

سالنامه (دو)

دانشگاه آزاد
کامپیوتر

دانشجویی

دانشکده مهندسی کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف

۱۳۸۰-۱۳۸۲

آدم بیکار جمع آوری کننده: پوژن ضیائی

مقدمه :

برد آزاد از زمان افتتاح تا کنون شاهد فراز و فرودهای گوناگونی بوده است. دو هدف اصلی از گردآوری مطالب زده شده به صورت یک مجله را دنبال کردیم. یک آنکه دانشجویان بتوانند آن را به عنوان یادگاری از دوران دانشجویی و اساتید نیز به عنوان یادبود دوره ای از تدریسشان نگه دارند و دوم آنکه شاید پی گیری بحثهایی که در آن شد ، بتواند دانشجویان را در تصمیم گیری بهتر در موارد مشابه آتی یاری دهد. به قول یکی از اساتید ، اتفاقاتی که در دانشکده افتاد و می افتد ، نمودی کوچک از اتفاقات روزانه در جامعه است. فی المثل، بحث و جدلی که بر سر رفتن دکتر توسرکانی از دانشکده سر گرفت را کمابیش با رنگ و لعابی متفاوت می توان در سطح کل جامعه و مخصوصا دعوای سیاسی معمول مشاهده کرد. شاید مطالعه در اینگونه برخوردها و عکس العملها ، ما را برای واکنشهای بعدی که یحتمل در لایه های بالاتر اجتماع رخ خواهند داد و تصمیم گیری در مورد آنها می تواند طیف وسیعی از مردم را تحت تاثیر قرار دهد ، کمک رساند.

با نگاهی به گذشته ، می توان ریشه بسیاری از مشکلات کنونی جامعه را در مقیاس کوچکتر مشاهده کرد. تندرویهایی که رخ می دهد ، عکس العملهای نامناسب در قبال یک اعتراض ، اعتراض به نحو نامطلوب ، چگونگی استفاده از ابزارهای مفید موجود در جهت پیشبرد منافع و موارد دیگر را می توان در خلال رفتارهای موجود در دانشکده مشاهده نمود. می توان دریافت که چگونه یک خواسته یا سوال بر حق می تواند با انتخاب نوع نامناسب اعتراض و تندرویهایی بی موقع و مطالبات ناهمسو ، بی پاسخ بماند . می توان مشاهده کرد که چگونه اعمال سلاقی شخصی در عزل و نصبها و بگير و ببندها و استفاده ناحق از اختیارها ، می تواند صدمات جبران ناپذیر را به مدیریت یک مجموعه یا نهاد وارد سازد. شاید انجام این گونه برخوردها و این گونه واکنشها ، ولو تندرانه و ناپسند ، می تواند باعث شود که انجام دهنده آن پس از گذشت وقایع به رفتار خود نظری افکند و نتایج آنرا به عینه ببیند و این نگرش موجبات آن را فراهم آورد که در آینده ، در مسندهای بزرگتر و تاثیرگذارتر ، چونان رفتاری که در گذشته پیش گرفته را تکرار نکرده و در جهت پیشبرد منافع جمع و رسیدن به هدفهای عالی تر و ماندگارتر گام بردارد.

امید است جمع آوری این مجموعه ، بتواند کمکی در راستای رسیدن به فردایی بهتر را برای تمامی دوستان فراهم سازد. چنانچه مطالبی در این مجموعه نیامده است ، از نگارندگانشان پوزش می طلبیم که وقت اندک بود و دسترسی به کلیه مطالب در چنان زمانی غیرممکن.

توضیح ناواضحات :

این مطلب اولین مطلب روی برد ، پس از افتتاح آن بود. در این یادداشت نویسنده سعی در تهییج دانشجویان صد البته محترم دانشکده به زدن مطلب بر روی برد داشت و بی خبر از اینکه : از سنگ بخار برخیزد لیکن از شریفی جماعت خیر.

برد آزاد افتتاح شد!

این مردمان که بینی، یکمشت زر پرستند بیرون ز زرپرستان ، یکمشت خر پرستند
 بیرون ز خرپرستان ، یکمشت شر پرستند بیرون ز شر پرستان ، جمعی هنر پرستند
 ما را به کیسه زر نیست واندر طویله خر نیست در سر خیال شر نیست، سرمایه جز هنر نیست

بالاخره پس از سالها درگیری و تنش و موافقت ها و مخالفت ها و رایزنی های پشت و روی پرده، **برد آزاد دانشجویی** با پیگیری فوق برنامه اسبق و تلاش فوق برنامه سابق و همت فوق برنامه کنونی افتتاح شد. از این پس دانشجویان بی پناهی که زیر بار دشواری های زندگی یا سرمست از روزگار بکام دست به قلم یا قلمو برند، سر پناه و ماوایی خواهند داشت تا سنگ صبور آنها و پیغامبر دیگران باشد. اینک مفتخریم مشت محکمی به دهان آن یاهو گویانی که همواره از آزادی قلم و بیان و قلمو و دیگر اعضای شریف دانشجویان فرهیخته این مرز و بوم وحشت وافر داشته اند و دمی از محدود کردن این سرمایه های گرانبهای مملکت بیکار ننشسته اند فرود آوریم و از ته دل خندیم به ناکامی آنها در جلوگیری از شکل گیری چنین سفره عدالتی . این برد زین پس پاسخگوی هرگونه مطلب اعم از شعر ، عکس ، کاریکاتور ، مقاله و... خواهد بود که دانشجویان (و حتی اساتید وارده) محترم ، برد دیگری برای چسباندن آن تراوش خویش نیابند ویا موضوع تراوش در برد دیگری نگنجد. اگر بخواهیم در مدح و مرامنامه این برد تازه پا سخن رانیم، همانا مطلب به درازا کشد و نه قلم نگارنده ، که مچ دست وی به خستگی گراید. فقط به ذکر این نکته اکتفا کنیم که در مطالب این برد هیچگونه ممیزی و سانسوری وجود نخواهد داشت بلکه مطالب خلاف عفت عمومی و مغایر اصول اساسی قانون اساسی، بالکل حذف خواهند شد! به جهت مصون ماندن دانشجویان عزیز از هر گونه اتهامات احتمالی وارده بر مطالب و یا شخص تشخیص آنها، مسؤولیت کلیه مطالب چسبانده شده بر روی این برد مستقیما بر عهده مسوولان برد ، و نه کس دیگر خواهد بود و از آنجا که مسوولان برد هنوز آنقدرها به جنون نگراییده اند که با چشم بسته مسوولیت بپذیرند، لذا از کلیه دوستانی که مطلبی جهت چسباندن دارند عاجزانه تقاضا میشود قبل از چسباندن مطلب مذکور بر شیشه این برد ، آن را در صندوق برد انداخته و یا مستقیما به مسوولان برد تحویل دهند تا مطالبشان نه بر روی شیشه که در پشت شیشه ، مصون از هر گونه دست درازی قرار گیرد.

البته تذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که گمان نمی رود دست رد بر سینه مبارک هیچ دانشجویی زده شود ،لذا دوستان از ارائه هیچگونه مطلبی هراس به دل راه نداده و در اسرع وقت آنرا به ما تسلیم کنند که در ارائه مطالب این برد حاجت هیچ استخاره نیست . لیک با قاطعیت اذعان میداریم که مسوولیت هر گونه مطلبی که بر شیشه این برد جای خوش کند به عهده هیچ کس نبوده و اولین نفری که مطلبی اینچنینی را مشاهده نمود اختیار کامل در کندن و معدوم کردن آن در کمتر از سه ثانیه را دارا میباشد. همچنین در صورت ارتکاب به این جرم ، اگر زورمان برسد با این شخص در هر مقامی که باشد ، برخورد فیزیکی و شیمیایی و میکروبی خواهیم کرد. هر گونه اعتراض به مطالب درون بردی ، پس از ارجاع به مسوول برد، بررسی شده و در صورت لزوم مطلب مربوطه توسط خود مسوولان برداشته خواهد شد. به امید روزی که احتیاج به قفل و شیشه برای نمایش هیچ مطلبی نباشد..... ما منتظریم

تبریک!

اگر بر خری زینی از زر نهی
 بجای کپش گر دهی زعفران
 اگر جای آبش دهی شهید ناب
 سوارش شود گر امام زمان
 به هنگام جو باز عرعر کند
 همان نعره های خری سرکنند!

جلش را ز دیبای احمر دهی
 به هنگام جو، نقل و جوز گران
 کنی طوق گردن، بسی دُر شاپ
 وگر جبرئیلش بگیرد عنان

نصب موفقیت آمیز ویندوز XP بر روی کامپیوتر های سایت دانشکده صنایع را به آقای پیام پورسعید تبریک عرض میکنیم.

کلیه حقوق این نشریه متعلق به دانشکده کامپیوتر می باشد.

توضیح ناواضحات :

این تذکره در اصل برای چاپ در مجله "رایخبر" نوشته شده بود که به دلیل آنکه قبل از تقدیم به مسئول مجله، دست به دست و میل به میل و دهان به دهان و زبان به زبان و سینه به سینه گشت و مسئول مجله هم مخالف چاپ کردنش بود، چاپ نشد تا موقعی که برد آزاد راه افتاد. البته به دلیل تشخیص درصدی ضایعات و ناخالصی در این تذکره، ما اسم استاد محترم مذکور در تذکره را حذف کردیم. شما هم اگر فهمیدید مقصود کیست، به کسی نگویید.

ذکر احوال شیخنا ...

آن بحر علوم عالم، آن برتر از هر آدم، آن برگزیده کائنات، آن دوستدار آب نبات، آن متفکر بی بدیل، آن هر مشکلی را دلیل، آن صاحب ماشین با دزدگیر، آن آکل نان و پنیر و سیر، آن غالب هر شیری و هر فیلی، شیخنا و مولانا ...، معروف خاص و عام بود و هر روز در حمام بود.

نقل است چون زاده شد گریست و چون سه ساله شد چهار دست و پا راه میرفت و به هفت سالگی بود که به مکتب اندر شد. از او کلمات قصار بسیار است: او را پرسیدند: علم چیست؟ گفت: "آنچه عالم داند." پرسیدند: عالم کیست؟ گفت: "آنکه علم داند!" و از این کلام وی ده شیخ عنان از کف داده و مدهوش شدند. گویند هر دانشجویی او را دوست داشت مگر آنکه با وی واحدی گذرانده بود.

نقل است در ایام شباب، به شارع اندری شیخی او را گفت: "از زندگانی چه خواهی؟" گفت: "خواهم که استاد دانشگاه شوم." گفت: "نشود! که فن عالی میخواهد و هوش سرشار و پشتکار بسیار." گفت: "بینیم داداش! همش رو دارم." شیخ فرمود: "عمرأ" و استادنا رفت و شد و این از کرامات وی بود.

از دیگر کرامات شیخ ما این بود که هیچ دانشجویی نینداخت مگر به نمره زیر ده و هیچ حرف نزد، مگر آنکه انگشت سبابه دست راست به پیشانی تکیه داد. چند فیلسوف در نعت او آورده اند که شیخنا هیچ گاه نخواهید مگر آنکه مسواک زده و رفع حاجت کرده و اولیاء خویش بوسیده بود.

نقل است که روزی به بیابان اندر شد. از دور نوری دید. هر چه نزدیک تر میرفت، نور هم نزدیک تر میشد تا آنکه شیخی دید که از بهر کباب آتشی برافروخته. شیخ را گفت: مرا پندی ده. شیخ گفت: "دزدگیر ماشین خود روشن گذار حتی اگر جلوی در دانشکده پارک شده باشد" و در زندگانی چنان بکرد و ماشینش را نزدیدند مگر به یک بار و پیوسته موفق بود. از این حکایات از وی بسیار است.

آمده است که به بلاد کفر شد از پی تحصیل. چندی آنجا به سر برد و برگشت. او را پرسیدند: رفتنت از چه روی بود؟ گفت: حکمتی داشت. پرسیدند: ترک تحصیل از چه روی کردی؟ گفت: حکمتی داشت. گفتند: برگشتنت از چه بود؟ گفت: "آن نیز حکمتی داشت" و الحق هیچ کار شیخ ما بی حکمت نبود.

نقل است روزی دانشجویی پرسید: استاد! این مبحث ندانم. شیخنا جواب آورد: "خب برو، بخوان و یاد بگیر!" و از این کلام وی دانشجویان نعره ها زدند و بسیار گریستند و چند شیخ بمرند. از عجایب قدرت یادگیری آن عالم مکتوب است که علم یکساله را در سه ماه و علم سه ماهه را در سه هفته و علم سه هفته را در سه روز یاد گرفت و علم سه روزه را اصلاً یاد نگرفت. اندر وفات وی آورده اند که به دانشگاه ... درس میداد تا سی سال و پیوسته میگفت: "... درس میدهم، پس هستم." تا آنکه ... از جمله واحدها حذف شد و بدان زمان بود که مرحوم شد. خدایش بیامرزد.

یابوی من از حسرت جو گشت بدو،

در کف نتوانمش نگه داشت جلو

خود را به دو گام می رساند به فلک

در سنبله سپهر گر بیند جو!

توضیح ناواضحات :

برد آزاد مدتی به راه بود تا اینکه به خاطر مشکلی که پیش آمد ، چند گاهی تعطیل شد. قضیه از این قرار بود که مسئول برد هر چند خودش را چندپاره کرد و از ملت خواست که مطلبی و نوشته ای بر برد بزنند ، هیچ کس اندام مبارک را تکانی ولو جزئی نداد. آن مقام هم از در سیاست وارد شد و به فکر زدن مطلبی افتاد که تحریک کننده بوده و عده ای را به ترنم وا دارد. این بود که قسمتی از کتاب مورد دار و مذموم و ضاله " زنان پرده نشین و نجبگان جوشن پوش " (البته آن موقع هنوز حکم ضلالتش صادر نشده بود) که در باره حجاب بود را انتخاب کرده و به برد زد. برای کسانی که تحریک شدند این کتاب را بخوانند عارض شویم که بحمدالله این کتاب پس از آن غائله قضیه توسط قاضی مرتضوی توقیف شد! مسئول بیچاره هم محاسباتش تا حدودی درست بود و در عرض یک هفته چندین مطلب در جواب و تخطئه و واشریعتا به برد زده شد. فقط تنها چیزی را که در محاسباتش دخیل نکرده بود این بود که این بلوا ، باعث تعطیل شدن (البته به کوری چشم همو آن که می داند خودش ، : "موقتاً") برد شود. در حال حاضر به خاطر کناره گیری از بحث و جدل دوباره و راحتی گرفتن اجازه چاپ برای این سالنامه برد، و با عنایت به ضرب المثل شیرین "سری را که در نمی کند ، دستمال نمی بندند" ، از آوردن آن مطالب معذوریم. (البته از شما چه پنهان که این مطالب در حال حاضر مفقود شده است، منتهی همگان می دانند که ما فقط به دلیل پرهیز از درگیری آنرا در این سالنامه نیاوردیم نه به خاطر عیان شدن شلختگیمان) ... بگذریم. دوستان شاکی از مطلب وارده و داخله (داخل برد شده منظور است ، سوء تفاهم نشود)، به زدن جواب و انتقاد اکتفا نکرده و از نداشتن اساسنامه مدون و مصوب ، کمال استفاده را برای تعطیلی آن بردند. مطلبی که در ذیل می آید ، بعد از دوندگیهای فراوان مسئول برای حل و فصل قضیه و گرفتن مجدد اجازه کار برد با تدوین اساسنامه و شروع سال جدید (به گمانم ۸۰) زده شد:

موتور بُرد ، دوباره روشن شد.

خیلی وقت بود که مطلب این قسمت از بُرد دست نخورده و بکر مونده بود و ما هم تو خماری مونده بودیم که یه بنده خدایی بیاد عوضش کنه. بعد از اینکه چندین سال گذشت و با توجه به اینکه کس نخارد پشت ما جز ناخن انگشت ما خودمون دست به کار شدیم تا برد رو نونوار کنیم.

خبر بسیار است، از تعطیلات نوروز و بیست روز ول معطلی و بیعاری که بگذریم همواره سخن دعوا بسی خوشتر بوده است. مهمترین خبری که بعد از عید اتفاق افتاد دعوا و بزنی بزنی بود که سر برد شد. قضیه از این قرار بود که یه آدم فلک زده ای رو پیدا کرده بودن که برادر عزیز ، مسئولیت برد فعلا با تو، تا ببینیم چی میشه. یه کاغذ پاره پوره هم دادن دستش که آقا جون اینم اساسنامه برد دانشجویی، یا علی! این مخلوق بی خبر از دنیا هم دلش به این خوش بود که هر از چند گاه صندوق برد رو واز کنه و جای شما خالی پاک ضایع شه! مسئولین فعال فوق برنامه و شورای صنفی هم هی وعده دادن، هی وعید دادن که همین روزا یه اساسنامه درست و حساسی تصویب می کنیم تا همه حظ ببرن. (بگین ماشالله!) ولی از اونجا که ریاست فوق برنامه شب کار بود و دبیر شورای صنفی هم زبَرش با زیر زارش بازی میکرد، اساسنامه در حد همون ورق پاره پوره موند که موند.

آن را که داده اند ، همین جاش داده اند آنرا که نیست وعده به فرداش داده اند

قرنها گذشت و همه از وضعیت راضی بودن که یه از خدا بیخبری اومد یه مطلب داد به مسئول مفلوک مهجور ما که ملت رو نیم خیز کرد. هنوز دو روز نگذشته بود که جوابیه ای دو صفحه ای فرستاده شد و یک روز بعد دو جوابیه یک صفحه ای! طرف که دید اوضاع پسه و اگه دیر بجنبه و ریاضیاتش هم خوب باشه تا دو هفته دیگه یک میلیون و پانصد و هفتاد و دو هزار و هشت و نود و چهار صفحه جوابیه یک خطی برایش می فرستن، زود جنبید و توضیحی نوشت که آقاییون! خانوما! مطلب قبلی رو بی خیال شین ، میخواین جوابیه بدین ، این مطلب جدید رو بخونین. ولی قضیه به همین جا ختم نشد.

چون بد آید هر چه آید بد شود یک بلا ده گردد و ده صد شود

مسئول مفلوک مهجور که دید طرف از مطلب قبلی کوتاه اومده ، و رداشت مطلب قبلی و جوابیه هاش رو با هم از بیخ کنده و این طوری بود که ماجرا آغاز شد. افرادی به پا خاستند، افرادی به شدت نشستند ، جمعی بالا پریدند ، جمعی فرود آمدند، گروهی تجمعی ناآرام برگزار کردند و چند هزار نفر از دانشجویان همیشه در صحنه داد و بیداد کردن که: "جوابیه ها کو ، هان ؟ چرا زود کنديشون ورپريده؟!" معاونت دانشجویی هم که دید اوضاع بدجوری پسه مثل هُوخشته پريد وسط میدون و گفت: هيس! تا اطلاع ثانوی برد تعطیل، برید خونتون. گوش مسئول قبلی رو هم گرفت که : فسقلی، اساسنامهت کو؟ مسئول مفلوک مهجور هم با کلی خجالت اون کاغذ پاره پوره رو گذاشت رو میز و دو پا داشت ، دو عدد دیگر هم قرض کرد و چهار نعل به طرف کوههای تورابورا گریخت.

روزگاریست رذل و دون پرور روزکی چند دون و رذل شوند
چون به صد جهد منصبی یابند کام دل ناگرفته عزل شوند

با متواری شدن مسئول قبلی از صحنه جنایت ، خیال همه راحت شد و گفتن آخیش! الان اساسنامه تصویب می کنیم اساستاً و در کمتر از سه سوت اساسنامه تنظیم شد و به تصویب معاونت دانشجویی رسید و برد دوباره راه افتاد. قصه ما به سر رسید ، نگارنده در اثر شدت ضربات وارده به کیبرد مُرد.

خلاصه جونمون براتون بگه که داستان تعطیلی موقت برد از این قرار بود. بعد از اینکه همه چیز رو به راه شد ، کلید برد رو سپردن به ما که بسم الله. همون لحظه البته شعری از طرف مسئول متواری از حوالی گوانتانامو تلگراف شد که ما هنوز ربطش رو به موضوع نفهمیدیم ولی به خاطر حفظ امانت لازم دونستیم که ذکرش کنیم:

چنان گوهری را که ناید به دست شنیدم که بر گردن خر بیست!

خلاصه اینکه این مسئولیت خطیر ضایع شدن پای صندوق رو سپردن به ما. ما هم که کار دیگه ای تو دنیا نداریم ، صبح تا شب منتظر مطالب ارسالی شما هستیم. می دونیم که شما تا به حال به خاطر شُبّهات (!) موجود مطلب نمی دادین ، خیالتون راحت ! حالا دیگه می تونین با طیب خاطر دست به کار شین. ما منتظریم....

جوانی گفت پیری را، چه تدبیر

که یار از من گریزد چون شوم پیر؟

جوابش داد پیرِ نغز گفتار

که در پیری تو خود بگریزی از یار!

توضیح ناواضحات :

اگر مطلب قبلی را خواندید و باور کردید، با کمال شرمندگی باید "زرشک" اذعان داشت که مسئول برد عوض نشده و همانی مانده بود که بود. منتهی نمی دانم چرا آقا از همان ابتدا اصرار داشت که خبرنگار برد یا به قولی "سخن مسئولین" را به صورت شخص ثالث و بی طرفانه و نیز تا حدودی -فانتزی- بنویسد و سر همین قضیه معمولاً به خودش هم می انداخت! از آنجا که پیروزی بر جماعت تعطیلی طلب کار کمی نبود، مطلب زیر برای سوزاندن بیشتر آن جماعت ناموافق، و به نوعی نمایاندن جهل ادبی مزاحمان نگاشته شد و آوای "هل من مبارزی" بود در میان لب گزیدن شاکیان تعطیلی طلب.

داد نامه

لعنت بسیار لثیمان را که چون خود قصور نمایند شخصی بی خبر بیابند و جمله کاستی‌ها بر گردن وی افکنند و خود میری بدانند که جوهره مفسدان انکار است و خمیره‌شان آشکار.

روزگاری ما را به مسئولیت این برد معلوم داشته و شیرة فراوان بر سر ما بمالیدند که تو را اختیار بسیار است و طرفدار بیشمار. زهت خاطر مردمان فراهم نما و منزلت این برد بیفزای که گفته اند: آن که خاطر بنده‌ای شاد کند، خویش از عذاب جهنم آزاد کند.

بدین مکاید چند صباحی به عمل مشغول شده و یوغ ذلت بر گردن همت به سلاح معرفت هموار کردیم. اما ما را فریاد اعتراض همچنان مکرر بود و ذکر شکایت بر لب که: بردی که اساسنامه ندارد، راه افتادن نشاید. این جماعت مرتب وعده کذب بدادندی که اساسنامه‌ای مکتوب کنیم که عاقلان را مبهوت سازد و مدعیان را مرعوب. طوماری بنگاریم که معاونت دانشجویی را انگشت حیرت به دندان کشاند و خلق دانشجو را مفاد آن حیران نماید. این چند صباح را طی طریق، با قول رفیق بنمای و به اساسنامه دل رجوع کن که کس اعتراض ننماید به آنچه از دل برآید. برد را بی مطلب نهادن جایز نباشد و انتظار به مذاق جماعت خوش نیاید که نار بی‌انوار جلوه تصویر نیابد و خوان بی نان گرسنه را سیر نتواند.

چند مقالی بدین منوال گذران دوران کرده و هر آنچه شایسته بود روا داشتیم و هر مساعدت که بایسته بود بنمودیم. لیک از آنجا که: *اللیم اذا وعد زپر شک*، آن اساسنامه مکتوب نشدی و فریاد در دل به خاموشی همی گرایید. شعله ای را که باد نیست، آتشش فرو خفتنیست. فی الجمله تیرگی متابعت به چراغ مسالمت منور کردیم و ایام بدین سیاق گذر می کردیم تا جماعتی کور دل به ملازمت شیخی عطر فروش که داعیه رفاقت به ظاهر داشت و خیال خیانت در باطن، سر به عصیان بر آوردند و سنگ اعتراض به شیشه دل کوفتند و انگ اغماض بر این قامت فرود آوردند و زبان به شماتت بگشودند که این مکتوب بر چه طریقه است و آن منظوم بر چه سلیقه و گاه این نثر جمیل چه قلیل بود و گناه آن شاعر چه عظیم و نگاه آن نقاد چه کثیف. برد آنست که خود ببوید، نه آنکه شیخ عطار بگوید.

ولیک از آنجا که همواره قویان زورگو را بر ضعیفان حق گو سلطه است و گل بستان را قوت تقابل باد خزان نیست، جماعت جمله بر علیه شدند و دست تطاول به زینت چپاول مزین نمودند و هر چه خواستند بگفتند و هر چه خواستند بکردند و بنده‌ای از موعدان قدیم و مشفقان سلیم به یاری نشافت و قامت به شرافت برنیفراشت که: *السارق فی الشلوغی*، یقول آی سارق، آی سارق.

جنس بشر ندارد، اندر نهاد پاکي
مؤذی ترند از مار، این کرمان خاکی

باشد که خدای تعالی حالشان بگیرد و برهم زنده لذات را بر آنها بتازاند و عقلشان گمراه نماید و عمرشان را کوتاه. اما این مطلب نیشتم تا درس عبرتی باشد آیندگان را که عقل سلیم به ید این جماعت لثیم نسیارند و وظیفه خیریه به وعده نسیه قبول نسیارند که آبروی خویش به فاضلاب افکندن است و گوهر نفس به چرک مرداب آلودن.

مراد ما نصیحت بود و گفتیم
حوالت با خدا کردیم و رفتیم

توضیح ناواضحات :

وقتی پیمانانه صبر یک شریفی یاغی به شدت لبریز می شود. این مطلب هنگامی زده شد که مسئول بد به حالت قهر از مسئولیت استعفاء داده بود و اعضای شورای صنفی در به در ، کوچه به کوچه ، کو به کو ، دنبال مسئولی شایسته و بایسته برای برد می گشتند و هر چه بیشتر می گشتند ، کمتر می یافتند. البته زنده این یادداشت هیچگاه شناسایی نشد ، شاید هم شناسایی و معدوم شد. کسی چه می داند.

در خانه خود به خانه محرم نشدیم عالم به وجود خویش و عالم نشدیم آن کره خر بزد و خر شد به جهان ما زاده آدمیم و آدم نشدیم

ماهها گذشت و کس زحمت تقدیم نوشته ای هر چند کوتاه و اندک به خود نداد. ماهها گذشت و کس عهده دار نوشتن این قسمت از برد نگشت و اکنون که در حدود سه ماه از قهر و کناره گیری مسئول پیشین برد می گذرد ، هنوز کسی مدعی قبول این مسئولیت نشده است. موضوع شاید به ظاهر بی اهمیت بنماید لکن در باطن ، سخت تاسف بار است.
یک نعره مستانه ز جایی نشنیدیم ویران شود این شهر ، که میخانه ندارد.

دانشجو ، که داعیه دار فرهنگ و شعور و سواد نه در کشور ما که در کلیه ملل پیشرفته و در حال توسعه قلمداد میشود ، به حسیضی فرو افتاده که قلم ، در دستش بی تابی کرده و نوشتن سطوری ناچیز نیز برایش سنگین می نماید . نکته ای که از آن غافلیم و تلاش نیز غافل نگهداشتن ما از آن می باشد، اینست که زندگی ، تنها در کتب درسی و سمینارهای علمی ، و عرصه پهنای اجتماع تنها در صحن دانشکده ، خلاصه نمیشود. زندگی بس متنوع تر از سیرکیست که ما برای خود ترتیب داده ایم و متاسفانه ، دستهای پنهانی وجود دارند که برای باقی ماندن ما در این محیط ، اعمال قدرت می کنند. آگاهی از امور غیرعلمی ، شاید در کوتاه مدت به کاهش معدل ما بینجامد ، لیک در سالهای آینده عمر بسیار مثرمتر از معدل بالا از طریق تمرکز بر اطلاعات صرفا درسی خواهد بود . دانستن کمی ادبیات ، تاریخ ، علوم اجتماعی و سیاسی نه تنها ضروری به دنبال خواهد داشت که به رشد و شکوفایی خود ما و نیز اطرافیان و در ابعاد وسیع تر ، جامعه ما بی شک کمک فراوان خواهد کرد. زندگانی ، ساختمان داده و الگوریتم بهینه و گراف و سیستم عامل نیست . باور داشته باشید که زمینه های دیگری نیز وجود دارند که اگر هرکس، اندکی به خود مشقت یادگیری آنان را دهد ، نه فقط گذشت ایام و زندگانی در نظرش زیباتر ، قابل تحمل تر و قابل تامل تر نموده و گستره دیدش به دنیا وسیعتر می شود ، که قادر خواهد بود با اطرافیان خود نیز ارتباط بهتری برقرار کند. این جهل و این ناآگاهی ، خجالت آور است . چه کسی هست که به هنگام خواندن مطالب و مقاله های غیردرسی مجله های دانشکده (و دانشگاه) ، از فقر دانش ادبی و اجتماعی نویسندگان آنها ، که باید پرچمدار علم و دانش در گیر و دار وضع نابسامان فرهنگی کنونی باشند ، حسی غریب وجودش را نگیرد . آن کس توانایی نوشتن ندارد، که خواندن فرا نگرفته باشد . بدانیم و آگاه باشیم که حتی برای آینده شغلی نیز دانستن مطالب غیرعلمی لازم، ضروری و اجتناب ناپذیر مینماید. بهتر آن است که از پيله ای که دور خود تنیده ایم بیرون آمده و نگاهی نیز ، هرچند سطحی و گذرا ، به اطراف اندازیم . به اجتماع قدم بگذاریم. اجتماع ، آنچه ما با اطرافیان خود ساخته ایم نیست. تلاش کنیم تا با افراد طبقات بالاتر و پایین تر اجتماع نیز رابطه برقرار کنیم. آنها، قابل انکار و نادیده گرفتن نیستند. مسئله اساسی اینجاست که این طبقات وجود دارند و نکته ای که ما از آن غافلیم اینست که اکثریت جامعه را نه قشر ما و امثال ما ، که طبقات دون پایه و لمپن اجتماع تشکیل می دهند و وظیفه ما ، نه فرار از این قشر که ارتقاء سطح فرهنگ این طبقات است. جدای از هم مسلکان ما ، قشر بازاری ، کارمند ، کاسب ، هنرمند و اقشار متعدد دیگری نیز در این جامعه وجود دارند که ما ناگزیر با آنها سر و کار خواهیم داشت. سر را بالاتر بگیریم . هر چه محدوده روابطمان را با آدمهای ناهمفکر خود تنگ تر و تنگ تر کنیم ، شاید در برهه کنونی ، کمتر دردسر فکر کردن و استدلال و خراب شدن داشته باشیم، لیک فردا که از دانشکده ، از این محیط محدود و کوچک ، بیرون رویم ، مشکلات و معضلات بیشتری پیش روی خواهیم داشت. کمی دقیقتر به خود بنگریم . فرهنگ پارسی ، چیز اندکی نیست. کفایت کمی درباره تاریخ گذشته و حال مطالعه کنیم. چه چیز باعث شده تا دانشجویان ، از این مرزوبوم گریخته و زندگی را در دیار غربت سرگیرند؟ تبلیغات منفی از داخل و تبلیغات مثبت از خارج دست به دست هم می دهند که ما ، خانه خود ، خاک خود و هموطن خود را برای چند دلار بیشتر رها ساخته و بی آنکه که به پشت خود بنگریم ، نوکری بیگانگان پیش بگیریم .

در پیش صد آشنا که هستی بیگانه چرا همی پرستی؟

تنها راه مبارزه با این خام‌پروری، مطالعه و باز هم مطالعه است. ظاهراً ما، نماینده قشر تحصیلکرده و قشر روشنفکر مملکتیم. بعضاً، ما حتی قدرت دفاع از نظریات محدودمان را نیز نداریم. بسیاری، در یک جمع قادر نیستیم و نخواهیم بود چند کلمه، خارج از حرفهای درسی و گفتارهای استاد و تمرینات تحویلی و نمرات میان‌ترم و پایان‌ترم بزنیم و این مشکل، متأسفانه فقط محدود به دانشکده ما نیست. مشکل دانشگاه ما هم نیست؛ گرچه در دانشگاه ما این مسئله به صورت پررنگ تری به چشم می‌خورد. با کمال تأسر، خواندن را فرا نگرفته‌ایم. یاد نگرفته‌ایم که در بهترین حالت، کتابهایی جز رمانهای راحت‌الهضم و جزوات درسی بخوانیم. بدبختانه وضع کتابخوانی ما اینگونه اسفبار و رقت‌انگیز است. طبیعتاً، هر که از فرهنگ کشور و ملتش کمتر مطلع باشد، راحت‌تر پشت به آن کرده و راهی دیگر سو می‌شود و این برای آنانی که قدرت و شوکت خود را در نادان‌نگهداشتن ملت و فرار آگاهان می‌جویند، بسیار مطلوب و مقبول‌تر است. جالب اینجاست که فریادها همواره گوش فلک را کر میکنند که چرا مردم ما اکثراً عامی، بی‌سواد و ساده‌اندیش هستند. بهتر آن است که فرهنگ‌سازی را ابتدا از خود شروع کنیم. کتاب، آخ نیست. کتاب خواندن نیز کار مشقت‌باری نیست. کافیهست که اراده کنیم تا از این پوسته‌ای یک لایه بیرون آییم. جلوه‌ای بس قبیح دارد که در یک دانشکده پانصد نفری از بهترین دانشگاه کشور، یک نفر داوطلب نشود که توانایی آن را داشته باشد تا هر دو سه هفته یک بار، مقاله‌ای بنویسد. وضع فرهنگی - ادبی متأسفانه اینگونه است و بی‌شک هیچکس، جز خود ما، قادر نیست تا تغییری در این وضعیت صورت دهد.

ویژه ژاژه واژه :

دو تا برادره آخره شر بودن و پدر محل رو درآورده بودن، دیگه هروقت هر جا يك خراب کاری میشده، ملت میدونستن زیر سر این دوتااست. خلاصه آخر بابا نشون شاکی میشن، میرن پیش کشیش محل، میگن: تورو خدا یکم این بچه‌های مارو نصیحت کنید، پدر مارو درآوردن. کشیش می‌گه: باشه، ولی من زورم به جفت اینا نمیده، باید یکی یکی بیاریدشون. خلاصه اول داداش کوچیکه رو میارن، کشیش ازش می‌پرسه: پسر، می‌دونی خدا کجاست؟ پسر جوابشو نمیده، همین جور در و دیوار رو نگاه می‌کنه. باز یارو می‌پرسه: پسر جان، می‌دونی خدا کجاست؟ دوباره پسر به روش نمیاره. خلاصه دو سه بار کشیش همینو می‌پرسه و پسر هم بروش نمیاره، آخر کشیش شاکی میشه، داد می‌زنه: بهت گفتم خدا کجاست؟! پسر می‌زنه زیر گریه و در میره تو اتاقش، در رو هم پشتش می‌بندد. داداش بزرگه ازش می‌پرسه: چی شده؟ پسر می‌گه: بدبخت شدیم! خدا گم شده، همه فکر می‌کنن ما برش داشتیم!

شأن نزول:

بعد از چند ماه دوندگی و نیافتن شخص مناسب برای تصدیگری مسئولیت برد، دوباره حضرات عضو شورای صنفی دست به دامان مسئول سابق شدند و او هم با شرط و شروط و مقادیر متنابهی نازوکرشمه قبول مسئولیت مجدد کرد. یکی از شرایط آقای تاقچه بالا، تایید اکثریت قاطع اعضاء شورای صنفی بود که در رای گیری شورا، از هفت نفر شرکت کننده در رای گیری، کل هفت نفرشان رای به حمایت از مسئولیت او دادند و خیالش راحت شد. در یادداشت زیر هم حکایت همان التماسهای مسئول برد و بی خیالی دیگران و سوت و در و دیوار و کوچه علی چپ است. این سومین سخن مسئولین بود که نوشته می شد:

بابا یه کم مطلب سر جدتون!

شکر خدای را که امتحانات تمام گشت و ترم جدید، به کوری چشم عناصری که طاقت مشاهده پاس کردن "وواحد" توسط دانشجویان مخلص این مرز و بوم را ندارند، آغاز شد. به خاطر عقب افتادن مطلب این قسمت از دوستان عذر وافر میخوایم که دلیل همانا دانشجو بودن مسئولین این برد مفلوک بود و بس.

از اتفاقات جالب تو این مدت برپایی جشنواره کارآفرینی به همت دانشکده مدیریت بود که با استقبال دانشجویان نیز روبرو شد. ما که به شخصه خیلی خوشمان آمد. از نکات جالب روز اول برپایی غرفه ها، برگزیدن شغل شریف واکسی جهت در آوردن یک لقمه نان حلال توسط یکی از دانشجویان بود. روز دوم هم شاهد دستفروشی یک دانشجو و گدایی دانشجویی دیگر برای کسب مخارج تحصیلش بودیم، همینجا بگیریم که خیلی خوب شد این جشنواره بیشتر از همون دو روز طول نکشید، وگرنه ممکن بود در روزهای بعد به ترتیب شاهد اخاذی، دلالی، حرکات موزون، خودفروشی، دزدی، گروگانگیری، قاچاق مواد مخدر، قتل و راههای بکر دیگری نیز برای کسب درآمد، توسط این قشر تحصیل کرده جامعه باشیم. خدا را شکر که به خیر گذشت.

از اخبار بسیار مهم دیگر که چند روز پیپی درصدر اخبار بزرگترین رسانه های خبری غرب و شرق قرار داشت اضافه شدن چهار ستون دیگر به ستون های افراشته دانشکده کامپیوتر آینده بود. به نوبه خود این دستاورد عظیم ملی را که توسط عمده های صدرصد داخلی به انجام رسیده تیریک عرض کرده و امیدواریم خدا به نیبره نتیجه نوه ما عمر طولانی عطا کند تا شاید او شاهد افتتاح این پروژه عظیم دانشگاهی باشد.

از اخبار که بگذریم در کمال تاسف باید اذعان کرد در حال حاضر بیش از یک ماه از راه اندازی این برد مبارک میگذره و فقط دو تا مطلب (اشتباه نیست، فقط دو تا!) به برد داده شده که یکی نیز یک بریده روزنامه بوده. آخه این هم شد وضع؟ دانشجو هم دانشجویهای قدیم، ما نمی فهمیم، یعنی هیچ کس هیچ مشکلی و انتقاد و اعتراض و شعر و عکس و نقاشی و ایده ای نداره؟ بابا دست مریزاد! ما قبل از راه اندازی این برد خیال می کردیم به محض اینکه این برد راه بیفته، سیل سوژه های بکر که سرازیر خواهد شد، زهی خیال باطل! به هر حال ما از رو نرفتیم و گفتیم حتماً به خاطر امتحانات و گرفتاری دوستان بوده. امیدواریم حالا که امتحانات تموم شده یه کم این برد تگون بخوره. بگذریم.. قرار بر این شده که یه جلسه عمومی برای تعیین خطی مشی های کلان برد آزاد گذاشته شه. همینجا از کلیه دوستان علاقه مند و هرازچندگاه در صحنه دعوت می کنیم اگر هرگونه پیشنهاد و نظری دارند تو اون جلسه شرکت کنند که ما از حضورشون بهره مند شیم. فعلاً تصمیمی که خودمون با صلاح مشورت خودمون و اعمال سلايق صدرصد شخصی گرفتیم اینه که یک قسمت از برد رو اختصاص بدیم به "شعر هفته". در این قسمت هر کدام از دوستان که بیت یا ابیات قشنگی (ترجیحا کوتاه) سراغ دارن بدن به ما که هر هفته اضافه کنیم به اون قسمت. دیگر عرضی نیست....موفق باشید.

مسئولین بی مطلب ملول

ویژه ژاژه واژه:

ترکه هر روز رنگ يك كليسا رو مي زده و در مي رفته. آخر پدر روحاني شاکي ميشه، يك روز پشت در کمين مي کنه، تا ترکه رنگ مي زنه، خرنشو مي گيره و مي پرسه چيکار داري؟ ترکه حول ميشه، با تپته ميگه: ببخشيد، عيسي هست؟!

توضیح ناواضحات :

طبعاً برای بر و بچه هایی که سودای گرفتن پذیرش و بستن فلنگ و عدم بازگشت به وطن را در سر داشتند این مقاله کمی ناراحت کننده بود. چند نفری شفاها به نویسنده اش اعتراض کردند و دلایلی در وسع خود علیه دیدگاه زیر آوردند ، لیکن مطابق معمول کسی چیزی ننگاشت و واکنشها به همان نوع کلامی و نیشگونی و اخم و تخمی ختم شد.

ما خود نمی رویم دوان در قفای دوست آن می برد که ما به کمند وی اندریم

بازار درخواست ادامه تحصیل در دانشگاههای خارج داغ است. بچه های سال آخری یا در تکاپوی اخذ توصیه نامه از اساتیدند و یا در اضطراب امتحانات GRE و TOEFL. از یکدیگر سراغ دانشگاههای معتبر را می گیرند و تمام هوش و حواسشان به این چند درس ترم آخر است که مبادا معدلشان را خراب کند و فرصت حضور در چند دانشگاه را از دست بدهند. رفتن برای کسب دانش و ارتقای معلومات امری نیکوست و پسندیده ، لیکن تاسف بار اینجاست که از این جماعت مشتاق علم و دانش و جویای اخذ مدارک بالاتر ، درصد کمی سودای بازگشت به وطن خود را در سر می پروراندند. بهانه برای ماندن در فرنگ بسیار است. عده ای ناله کمی امکانات تحقیقاتی و عده ای دیگر نبود آزادی و امکانات اجتماعی را بهانه می کنند. جمعی از سطح پایین رفاهی سخن می گویند و جمعی دیگر از نشناختن قدر اهل علم و دانش. مسائل فوق را نمی شود نفی کرد که قابل نفی کردن هم نیستند. کیست که نداند در کشوری زندگی می کنیم که دست اندرکاران حکومتی اهل علم و ادب و هنر را به پیشیزی نمی انگارند. پارتی بازی غوغا می کند. امنیت اجتماعی به آن مفهوم که در غرب رایج است وجود ندارد و ... ولی یک نکته را دوستان فراموش می کنند و آن اینست که به قول آن تاریخ دان شهیر ، به دعوت کسی نیامده ایم که به عتابش برویم. ایران کشور ماست و ایرانی هموطن. پارسی زبان ماست و تاریخ ما افتخار ما.

من اگر بگریزم ، تو اگر بگریزی ، چه کسی برخیزد؟

مطمئناً از نظر فردی گریختن به آن سوی مرزها راحتترین کار است. چرا به جایی نرویم که قدر علم و دانش را می دانند و برای ما امکانات فراهم می سازند که پیشرفت کنیم؟ چرا به جایی نرویم که حتی اگر بیکار باشیم از دولت مستمری دریافت کنیم؟ چرا به جایی نرویم که راحت و آسوده زندگی کنیم؟ ولی هیچیک به این نکته توجه نمی کنیم که ما ، بزرگ شده این مرزو بومیم و رشد یافته توسط امکانات این خاک. دانشگاه را با بودجه کشور خود تمام می کنیم و آنچه را که آموخته ایم در راه خدمت به بیگانه خرج می کنیم. آن دانش که برای کسانی خرج شود که جز نفع ممالک خود چیزی از بشریت نفهمیده اند ، هیچ نیرزد. چه حاصل که ما کشف علمی تازه ای در یکی از آزمایشگاههای بلاد غربت کنیم و هموطنان ما در کشورشان از کمبود متخصص و دانشمند در عذاب باشند. چرا وقتی می توانیم با بازگشت خود ، حتی شده برای چند نفر ایجاد کار و اشتغال کنیم ، در کمپانی های خارجی به کار مشغول شویم؟ فضای یک کشور ، تابع مردمان آن کشور است و اگر مردمان شعور و آگاهی کافی داشته باشند ، به راحتی مسیر تاریخ را عوض خواهند کرد.

تکیه مکن بر قضا که کار جهان را همت مردان کند ، نه گنبد گردان

ما با پول دولت تحصیل دانش کرده ایم و دولت از ملت مالیات می گیرد. پولی که برای باسواد کردن ما خرج شده از منابع این کشور و خون دل خوردن عامه این مملکت حاصل شده نه از کمکهای دول خارجی و ما با رفتن و نگاه نکردن به پشت سر خود خون این ملت را مکیده و آب در آسیاب بیگانه می ریزیم. تبلیغات را هم البته نباید در پیشبرد اهداف بیگانگان نادیده انگاشت. کار را بدانجا رسانده اند که دانشجوی در طول دوران تحصیل ، وقت و حوصله مطالعه منابعی جز کتب درسی نداشته باشد. اینگونه است که می بینیم اکثر دوستان از تاریخ و فرهنگ و جغرافیای کشور خود چیزی نمی دانند و همان بهتر که ندانند. شاید اگر بدانند در طول تاریخ چه بلاها بر سر این مرز و بوم آمده و چه نیرنگها از طریق همین دولی که آنها برای زندگی در خاک آنها سرودست می شکنند به مردمان ما زده شده ، فریب تبلیغات رنگارنگ غرب را نخورده و خود را غلام حلقه به گوش نظامهای سرمایه داری ، که ادای دایه مهربان تر از مادر را درمی آورند ، نسازند. شاید اگر بدانند فرهنگ ایران و زبان ایران از چه غنا و ریشه ای برخوردار است ، شنیدن زبان فارسی از یک فارسی زبان برایشان از دادن کنفرانسهای علمی ای که هیچ نفعی برای مردم و کشور خودشان ندارد شیرین تر باشد. شاید اگر بدانند شعروادب فارسی چه میراث گرانبهایی از تمدن ایرانیست ، در عوض نشستن در یک کافه و صرف قهوه با چند خارجی زبان ، در محفلی میان همزبانان خود شب شعری برگزار کنند و افسوس که نمی دانند و نمی گذارند که بدانند. چنین است که رشته هایی که اصالت یک کشور و ریشه ملی آن را تشکیل می دهند نظیر تاریخ و ادبیات مهجور مانده و به رشته هایی بدل می شوند که یک نوجوان به عنوان آخرین گزینه بدانها رجوع می کند. در کشوری که رشته های علوم انسانی آن ، رشته تنبلیها و ازهمه جا مانده ها قلمداد می شود اوضاع فرهنگی روشن است. امید را لیکن نباید از دست داد. شاید روزی برسد که دانشجویان ، با مطالعه فرهنگ و تاریخ ایران و شناخت بیش از پیش آن ، پس از تحصیل مدارک عالی به کشور خود بازگشته و گره ای از کار هم میهنان خود بکشایند. شاید.

شأن نزول:

این هم تذکره ای دیگر برای استادی دیگر. تفاوت این تذکره با قبلی در دو چیز است. اول آنکه نگارنده تذکره ها از استاد گرانیپه قبلی خوشش نمی آمد و لکن بالعکس، حظ فراوان از همنشینی این استاد گرانیپه می برد، دوم آنکه استاد گرانیپه قبلی نیز از نگارنده مذکور خوشش نمی آمد و این یکی استاد، لاقلاً در ظاهر هم شده از طفلک بدش نمی آمد! تفاوت‌های دیگری نیز در نسخ قدیمی ذکر شده که بیم مخدوش بودن آنها رفته و ذکر آنها خارج از این مقال است. تاثیر تفاوت مذکور در بطن نثر دو تذکره تا حدودی قابل تشخیص است.

تذکره شیخ رامتین خسروی

آن عالم جوان، آن دانشمند پر توان، آن صاحب سبیل قیطونی، آن دارنده لپ تاب زیتونی، آن پوشنده آستین کوتاه، آن دانشجوی آزادی خواه، آن مداح جاوا و سی پلاس پلاس، آن حلال معادلات لاپلاس، آن دکتر بعد از این، صاحب کفش اسپورت و پوتین، شیخنا و استادنا و مولانا رامتین، از نوابغ عصر خویش بود و از همگان پیش بود.

او را نقل است که روزی به فایقی اندر شد. ملوانی را گفت: "هیچ جاوا خواندی؟" "ملوان گفت: "لا"، گفت: "نیم عمر تو شد بر فنا! " چندی بگذشت و هوا طوفانی گشت. ملوان او را گفت: "هیچ شنا بلدی؟" گفت: "آره!" و ملوان سوسک شد!

از او کرامات عالی بسیار حکایت کنند. گویند ترسا انگلی بیکار به "نامه کده" وی نامه ای سراسر فحش نگاشت تا آنجا که بین یارانش تفرقه افتاد و همگی به جان هم افتادند و هرج و مرج بسیار در آنها افتاد. شیخنا نامه ای زده و در آن آورد: "stop it" (ترجمه: "بس کنید دیگه فسقلیا!") و بدان سخن بود که کلیه یاران دوباره متحد شدند و تکبیر بر آوردند و آن ترسا نیز مسلمان شده توبه کرد و تا آخر عمر در محضر استاد خدمت کرد و این از کرامات شیخ ما بود.

او را کلمات قصار بسیار است، گفت: "مرده شور این دانشکده رو ببرن! آه!" و گفت: "الکپی والپیست، مکروه و مذموم و حرام و انا ضرب کله و الاعضاء والجوارح شخص العامل، و أخذ حال العامل الملعون شدیداً اساسياً!" (ترجمه: از کپی پیست کردن بپرهیزید که آن از بدترین گناهان است" و گفت: "این جاوا لامصب خیلی شیکه به خدا!" و از این کلمات از وی بسیار است.

آورده اند مولانا دشمن "goto" بود و پیوسته جمله مردمان را از آن منع میکرد. روزی دانشجویی اندر ورقه امتحانی، در پرانتز "goto" ی ناچیز نگاشت و بدان زمان بود که شیخنا سی روز بگریست و چهل شب روزه دار بود و پنجاه شبانه روز نفرین خلق میکرد.

حکیم روزبه غفاری، آن ذوالمحاسن الطویل، روزی در مدح وی گفت: "این رامتین خیلی باحاله، دمش گرم!" و شیخنا که خیلی خوش‌خوشانش شده بود، وی را ارشد استادان سرکار حل تمرین کرد و گفت: "زین پس هر که روزه را برنجانند، مرا رنجانده است و هر که مرا برنجانند، حالشو میگیرم حَفَن!" و گفت: "این ریششه که منو کوشته!"

اندر وفات وی آورده اند که پیوسته مدح جاوا میکرد تا چهل سال تا بدان حد که جمله دانشجویان قصد آزار وی کردند و به وقت امتحان، کلیه اوراق را با لفظ جلاله "goto" انباشتند و بدان زمان بود که دق کرد و بمرد... خدایش بیامرزاد!

پوژن

وای به حال مرغ دل، دانه یکی و دام دو

خال به کنج لب یکی، طره مشک فام دو

من چه دهم جوابشان، پخته یکی و خام دو

محتسب است و شیخ و من، صحبت عشق در میان

قره العین

توضیح و اوضاحت :

مطلب زیر به عنوان چهارمین سخن مسئولین در حدود آبان ماه بر برد زده شد. حقیقتش چیز بیشتری برای افاضه نداریم.

سخن مسئولین ۴

بالاخره نشستیم دو کلمه درباره دانشکده بنویسیم. از دوستان هم عمرا بابت تاخیر معذرت نمی‌خوایم. نوکر باباتون که نیستیم، همین‌ه که هست، ناراحتین خودتون بیاین بنویسین!

از مهمترین اخبار سال قبل برگزاری جام ریزپردازنده بود. تو این جام معتبر، ۱۲ تا تیم شرکت کردن که در نهایت فینال بین تیمهای رئال شریف و یابوهای وحشی وحشی (تجارت سابق، معامله اسبق) برگزار شد که تیم یابوهای وحشی وحشی در یک دیدار تماشایی ۲-۰ تیم رئال پرمدعا را در هم کوبید و برنده مسابقات شد. این رئال شریف اصولاً مثل رئال مادرید می‌مونه. پر از ستاره س، ولی آخرش هیچ پخی نمی‌شن! از نکات جالب این مسابقات، شوت محکم ناصر محمدزاده از تیم دوستان ناصر به دروازه یابوهای وحشی وحشی بود که آنقدر سرعت توپ زیاد بود که صحنه آهسته هم در بررسی مجدد (به علت سریعتر بودن شوت از سرعت تعویض فریم!)، گل شدن توپ را نشان نداد و تیم دوستان ناصر با شایستگی حذف شد.

آمار بازیها تا اونجایی که یادمون میاد از این قراره:

آقای گل: صابر عباسی (دوستان ناصر) **بهترین خط حمله:** دوستان ناصر با ۱۹ گل زده

بهترین خط دفاعی: تیم یابوهای وحشی با ۲ گل خورده در ۵ بازی (با درخشش بی نظیر دروازه بان آماده خود، پوژن ضیایی... شیره!)

بهترین بازیکن: مرتضی نجف وند از تیم رئال شریف

مظلومترین تیم: دوستان ناصر **بدترین خط دفاعی:** آیندهوون با ۲۱ گل خورده در ۲ بازی

در آخر هم به تیم برنده یک ساک و کلاه دادن و مسابقات به خیر و خوشی تموم شد.

اما شاید جالبترین خبر پارسال، قهر کردن مسئول برد به خاطر انتخابات شورای صنفی بود. اصولاً این برد آزاد سالی دوازده ماه بدون مسئله، قضیه از این قرار بود که وقتی مسئول برد، تو انتخابات کاندیدا شد و رای نیاورد، گفت: "من اصلاً قهرم! مرده شور خودتون و دانشکده تون رو ببره، بی تربیتا!" و این شد که از سمت مسئولیت برد استعفا داد. خلاصه برد، تابستون ول معطل موند و شورای صنفی هی این در اون در دنبال مسئول برای برد می‌گشت و توفیقی نمی‌یافت. سال جدید وقتی دیدن که هیچکس پیدا نمی‌شه، دوباره برگشتن سراغ مسئول قبلی. مسئول قبلی هم که خشمش تا حدودی فروکش کرده بود یه کم ناز و ادا و اطوار اومد که نه نیام، ولی اعضاء که فهمیدن ناز طرف خریدن داره یه کم خرید انجام دادن و دوباره این وظیفه خطیر رو سپردن به مسئول قبلی.

به صد جان ارزد آن رغبت که جانان نخواهم گوید و خواهد به صد جان!

مام با اینکه هیچکاره ایم براش آرزوی موفقیت می‌کنیم. ایشالله به پای برد پیر شه.

تابستون هم هیچ خبر خاصی نبود. فقط فوق برنامه اومد یه اردو برگزار کنه که هشت نفر بیشتر اسم ننوشتن و پاک ضایع شدا!

مهمترین خبر سال جدید، عوض شدن ریاست دانشکده و انتقال قدرت از دکتر میرعمادی به دکتر باقری بود. البته قضیه یه کم بودار بود. اول مثل اینکه رای گیری کرده بودن بین دکتر جلیلی و دکتر حبیبی و دکتر حبیبی رو انتخاب کرده بودن به عنوان رییس جدید، بعد نمی‌دونیم چی شد که یکهو دکتر باقری به عنوان رییس برگزیده شد. به هر حال شاید همش شایعه بوده. ما که نفهمیدیم ولی فکر نمی‌کنیم اصولاً کسی از دکتر باقری برای این سمت مناسبتر باشه. (دکتر ما رو داشته باش!)

درضمن ۸۱ی‌ها هم امسال اومدن (ساعت خواب!). ما بهشون تبریک نمی‌گیم به چهار دلیل. اولاً که همه تبریک گفتن و دیگه لوس شده. دوم اینکه یه کم دیر شده. سوم اینکه اصلاً تبریک نداره. شما نمیومدین، چند نفر دیگه میومدن. چهارمیش هم یادمون رفت چی بود.

راستی باخبر شدیم جناب دکتر ربیعی برای تکذیب به گل نشستگی شرکتشان، اقدام به خرید یک عدد دستگاه پژو پرشیا (Ooops!) نموده اند. ایشالله مبارکشون باد! در همین احوال تو روزنامه‌ها خوندم که تعداد تلفات ناشی از تصادفات در یکسال، از تعداد شهدای جنگ تحمیلی تو یکسال بیشتر بوده، پس، دکتر جون، آروم برون!

و در نهایت کتابخانه فوق برنامه هم بالاخره راه افتاد. البته کتابخونه ش راه افتاده ولی هنوز کتاب نداره! بیچاره‌ها دارن در به در دنبال کتاب واسه پیر کردن کتابخونشون می‌گردن. ما که چند تا کتاب هدیه دادیم شمام اگه حال کردین، چند تا کتاب بهشون هدیه بدین که ثواب داره.

دیگه خبر خاصی نیست، کفگیرمون به ته دیگ خورده و هرچی فکر می‌کنیم دیگه خبر جدیدی به ذهنمون نمی‌رسه.... بدرود.

توضیح و اوضحات :

بالاخره مسئول برد نمود و یک نفر پدرآمرزیده ، غیر از خودش البته ، مطلبی برای برد نوشت. خدا رفتگانش را بیامرزد و یک در دنیا ، هزا هزار در آخرت عطایش کند.

از پینک فلوید لذت ببر ، گور بابای کپی رایت!

صبح زود از خانه بیرون می آیی. رادیو را که روشن می کنی موسیقی بی کلام Sacrifice التون جان گوش تو را نوازش می دهد. سپس نواری را که تازه از دوستت گرفتی داخل ضبط ماشین می گذاری. در اتوبان شلوغ از آلبوم جدید استینگ و باد کولر لذت میبری و کاری به وقایع بیرون نداری. به مجتمع پایتخت می روی. انواع نرم افزارها را می توانی آنجا با قیمتی فوق العاده اندک ببایی. هرچه لازم داری از شیر مرغ تا جان آدمیزاد با هزینه ای کمتر از بیست هزار تومان می خری. در راه برگشت جدیدترین فیلم اسپیلبرگ را که هنوز اکرانش در اروپا آغاز نشده با زیرنویس فارسی می خری. دوباره سوار ماشینت می شوی. رادیو را روشن می کنی. آهنگ آشنایی از آن پخش می شود. کمی که به ذهنت فشار می آوری می فهمی که موسیقی بی کلام Hey You اثر پینک فلوید است. از آن لذت میبری. وارد کتابفروشی می شوی. دنبال کتاب "کوری" می گردی. می بینی سه نفر آن را ترجمه کرده اند. برای اهمیت ندارد که کدامیک از ساراماگو اجازه گرفته اند. یکی را می خری. در خانه به سرعت برنامه ها و بازی هایی را که خریداری کردی در دستگاہت نصب می کنی، فایل Crack آنها را اجرا می کنی و لذت میبری. شب، موقع خواب سی دی MP3 مجموعه کامل آثار برایان آدامز را می گذاری و مشغول خواندن کتاب کوری می شوی.

از زمانی که مستشار اروپایی در مورد ایران ابراز داشته بود "سی میلیون دزد در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی می کنند" کمتر از چهل سال می گذرد. متأسفانه در این مدت بار خبری این جمله تنها با تبدیل "سی میلیون" به تعداد جمعیت فعلی ایران اصلاح می شود. روزی وجود ندارد که از این امکان کاذب خلا کپی رایت استفاده نکرده باشیم. پیش از ظهور کامپیوتر و اینترنت، نسخ غیرقانونی تنها محدود به فیلم ها و نوارهای کاست بی کیفیت بود، ولی به لطف ظهور فن آوری های جدید هر خانه ای تبدیل به مرکز نشر و گسترش انواع کپی های غیرقانونی نرم افزار، موسیقی، فیلم و غیره شده است. نرم افزاری که در آمریکا کمتر از بیست هزار دلار پیدا نمی شود با دو هزار و پانصد تومان خریداری می کنیم. دلمان خوش است که سی دی های اریژینال مالزیایی و تایلندی می گیریم و این در حالی است که خود این شرکت های شرقی، اتاقلک های بی در و پیکری هستند که قفل برنامه های خارجی را می شکنند و روی سی دی کپی می کنند و با نام اریژینال به من و توی ساده لوح قالب می کنند. از ریاست یک سازمان معتبر گرفته تا یک دانشجوی معمولی، هیچکدام قیافه یک بسته نرم افزاری را به چشم ندیده اند و اصلاً از پشتیبانی فنی نرم افزار آگاهی ندارند. قیمت پایین ترغیبمان می کند هر برنامه ای که به نظرم خوب می آید را روی دستگاہمان نصب کنیم، بدون اینکه حتی یک فایل Readme آنها را بخوانیم. dll های خود را روی قبلی ها می نویسد و وقتی برنامه ها کار نمی کنند، کاسه کوزه ها را سر بیل گیتس می شکنیم. زبان بازبهای خارجی را فارسی می کنیم و ادعای پیشرفت در عرصه صنعت نرم افزار را داریم. می نشینیم تا استاندارد یونیکد بوجود بیاید تا کارمان راه بیافتد. از موسیقی بد می گوئیم اما برای پر کردن برنامه های رادیویی خود موسیقی های یانی و کیتارو و ونجلیس را که روی ثانیه ثانیه هایش ده ها نفر خون دل خوردند پخش می کنیم. کار به جایی می رسد که یک ایرانی با شنیدن موسیقی دریای ونجلیس یاد اخبار و با شنیدن موسیقی اکسیژن ژان میشل ژار یاد برنامه های ورزشی شبکه سه تلویزیون می افتد. به تازگی هم که استفاده از آهنگ های معروف خارجی روی آگهی های بازرگانی مد شده است. کتابهای جان گریشام را همزمان با پخش در خود آمریکا در ایران ترجمه می کنیم، در حالی که روح او از این کار بی خبر است. وقتی کتاب چنین وضعیتی دارد دیگر تکلیف مقالات روزنامه ها و مجلات مشخص است. در ساخت یک برنامه کاربردی کامپیوتری از انواع ابزارها و زبان ها بصورت رایگان استفاده می کنیم و اصلاً تنوع بیشتر را یک حسن و عامل تبلیغی می دانیم، ولی در محصول نهایی حتی نامی هم از سازندگان این ابزارها آورده نمی شود. تلویزیون دولتی ما هم که لابلائی شعارهای "مرگ بر آمریکا" مبلغ سینمای هالیوود شده و با قلع و قمع کردن جدیدترین فیلمها و انتخاب صحنه های اکشن آنها برای خود بیننده پیدا می کند و اگر کسی از سانسورهای شدید آن بیزار باشد می تواند به هر مغازه کامپیوتری سری بزند و همان فیلمها را با حداقل سانسور و باز اگر مصر باشد از طریق شبکه قاچاق بطور کامل خریداری کند.

خود را بدل به انگل کرده ایم و از مسخ خود به افتخار یاد می کنیم. فضاقت بارتر اینکه ابزار تقلب و کپی (اعم از سخت افزار و نرم افزار) را نیز از خارج کشور وارد می کنیم. پس از ۲۵۰۰ سال به لاشخورهای گرسنه ای تبدیل شدیم و همچنان بر طبل حماقت خود می کوبیم. خود را توجیه می کنیم که با این کارها صرفه جویی انجام می دهیم ولی خود را از سود سرشار صنعت نرم افزار و سایر صنایع محروم کرده ایم. هیچ معلوم نیست زمانی که بخواهیم خسارت این تقلبها را بدهیم مقدارش چقدر از پول بلوکه شده ایران در آمریکا بیشتر شود.

مهدی مصطفوی

شان نزول:

دکتر باقری - رئیس دانشکده - در جلسه ای که ما نمی دانیم کجا بوده و چه بوده و چرا بوده ، از گروهی رو به اضمحلال در دانشکده نام برده بودند و این طور که شایع شد ، نیش و کنایه ای هم مطابق معمول به نرم افزار یون زده بودند. البته ما به عنوان یک سخت افزاری اصولاً خوشمان می آید کسی حال این نرم افزارها را بگیرد ، ولی مشکل اینجاست که اکثریت دانشجویان دانشکده ، نرم افزاریند. این یادداشت در راستای صحبت‌های فوق - توسط یک نرم افزاری استثنا خوش ذوق - بر برد زده شد :

دکتر باقری ، علم هرمنوتیک ، گروه

اخبار واصله حاکی از آنست که استاد باقری ، ریاست محترم دانشکده کامپیوتر ، در خلال معروفترین نطق سال خود ، اساتید دانشکده را به دو گروه "رو به اضمحلال" و "فعال" تشبیه کرده اند. با توجه به اینکه این روزها (به عبارتی دیروزها!) بحث "تفسیرپذیر بودن سخنان" داغ است، خوب است به بررسی قرائت های مختلف این کلام بپردازیم :

قرائت اول (قرائت موزبانه [مودیانه]) : منظور از گروه همان گروه است و از آنجا که در ادامه ایشان از گروه "رو به اضمحلال" به "گروه دیگر" یاد کردند و با توجه به این حقیقت که ایشان خود عضوی از "گروه سخت افزار" هستند ، لذا "گروه نرم افزار" رو به اضمحلال است.

پس قرائت اول و نیم : افتعال به غیر از محرمات است. همان بع که زبان بر دهان گیری و سخن کوتاه. مگر نه اینکه استاد باقری خود بر رایانه اس نرم افزار (همون ویندوز؟) نصب نموده است!

قرائت دوم (قرائت رئالیستیک) : منظور از گروه ، دار و دسته است. به عبارت دقیق تر ، اساتید دانشکده به دو گروه افراز می شوند. گروه موافق و گروه مخالف. که این به چیزی شبیه به همون باد موافق و مخالف است و اتفاقاً دکتر باقری هم به چیزی تو مایه های کاپیتان این کشتی غرق شده. (و البته ایشان از آن بیدها هستند که فکر می کنند به هیچ بادی نمی لرزند)

پس قرائت دوم و نیم : تمثیل گروه به باد هیچ ربطی به "حزب باد" - که کم هم بر طرفدار نیست - ندارد!

پس قرائت دوم و نیم و اندی : در کتاب "الوظایف لالکتینز" یکی از وظایف کاپیتانها وجب کردن کشتی و جابجا کردن اتاق جاشوها از طریق خراب کردن دیوارها ذکر شده است.

قرائت سوم (قرائت ساده انگارانه) : منظور از "گروه رو به اضمحلال" ، گروه سخت افزار است و در آن لحظه که از آن ، به "گروه دیگر" یاد شده است ، دکتر باقری تحت تاثیر جو مردمی قرار گرفته و خود را نرم افزاری پنداشته است.

پس قرائت سوم و نیم : در اینجا جمعی از قدما اشکال فرموده اند. ایشان مدعیند که این احتمال وجود دارد که دکتر باقری اساساً نرم افزاری باشد. لیک تقیه کرده و در گروه سخت افزار به حفظ ظاهر می پردازد. ما از این احتمال ، با فرض دانشگاهی بودن محیط چشم پوشیده ایم.

قرائت چهارم (قرائت استقرائی) : دانشجویان نیز به دو گروه "رو به اضمحلال" و "فعال" تقسیم می شوند. لوح تقدیر می تواند معیار خوبی برای این تقسیم بندی باشد. البته به دلیل عدم احراز اطمینان از سخت افزاری بودن دریافت کنندگان لوح ، این قرائت و قرائت اول ودلول یکدیگر نیستند!

پس قرائت چهارم و نیم : اصولاً لوح تقدیر را باید به دانشجویان "رو به اضمحلال" داد که تشویق شوند البته از آنجا که همینجوریش - لوح تقدیر نگرفته - این دانشجویها بچه پررو هستند ، این کار توصیه نمی شود.

قرائت پنجم (قرائت منصفانه) : دکتر باقری که خدا نیست که هر جور دلتون می خواد حرفاش رو تفسیر می کنید و انتظار دارید هیچکی هیچی بهتون نگه . بس کنید دیگه.

پس قرائت پنجم و نیم : به دلیل تاثیر عمیقی که جمله بالا روی جسم نویسنده گذاشت ، از ادامه قرائت معذوریم.

پس قرائت پنجم و نیم و اندی : لیک شیخ اجل می فرماید :

اگر چه پیش خردمند ، خامشی ادب است
 دو چیز طبره عقل است ، دم فرو بستن
 به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
 به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

محبوب

توضیح و اوضحات :

مطلب زیر را یک بار بخوانید. اگر معتقدید که این مطلب را یکی از دانشجویان رشته جانورشناسی نوشته است ، آنرا دوباره بخوانید. به هر حال این هم برای خودش تشبیهی بود.

سخت پوستان یا نرم تنان ؟ مسئله اینست!

در قرن حاضر احتمال انقراض سخت پوستان و نرم تنان همواره از مهمترین مسائل مورد بحث در محافل گوناگون بوده و هست. به علت نقش غیر قابل انکار این دوگونه جانوری در پایداری زیستی زمین و نیز تاثیر آن بر حیات دیگر موجودات، بر آن شدیم تا به بررسی خصوصیات این جانداران بپردازیم .

سخت پوستان در دهه های قرن ۱۹ پس از میلاد مسیح پا به عرصه حیات گذاشتند و جنگهای عظیمی که در آن سالیان میان جانداران دیگر در سراسر کره خاکی به وقوع پیوست به نوعی باعث جهش ژنتیکی این گونه شد. نرم تنان ابتدا سخت پوستانی بودند که برای تسهیل روابط سخت پوستان دیگر پا به عرصه وجود گذاشته و به تدریج با گسترش بافتها و پیچیده شدن اندامها ، خود را به عنوان گونه ای مجزا در علم زیست شناسی مطرح کردند. رابطه سخت پوستان و نرم تنان را در آغاز همزیستی، می توان به رابطه زنبورهای ملکه با زنبورهای کارگر تشبیه نمود. پس از جدایی نسبی این دو گونه از یکدیگر ، همواره درگیریهایی زیادی میان جانورشناسان شناسان برای مقایسه و شناخت این جانداران وجود داشته است. برای روشن شدن موضوع ، نمونه هایی از خصوصیات این دو را بررسی می کنیم.

سخت پوستان عموماً برای حفظ بقاء ، احتیاج به شرایط محیطی خاص نداشته و تقریباً در هر محیطی قادر به ادامه حیات می باشند. نرم تنان ، در مقابل، برای حفظ بقاء احتیاج به منابع خاص محیطی و شرایط مناسب زیستی داشته و قادر به رشد و نمو در هر شرایطی نیستند. نرم تنان همچنین برای تولید مثل شدیداً به سخت پوستان برای تهیه بسترهای مناسب جهت جفت گیری نیازمندند در حالیکه سخت پوستان ، می توانند بدون نیاز به نرم تنان ، نسل خود را تداوم بخشند. نرم تنان در شکار ماهر تر و زیرک تر از سخت پوستان بوده و توانسته اند با همین ترفند جمعیت گونه خود را به میزان قابل توجهی بهبود بخشیده و تکثیر شوند. این تولید مثل بی رویه اکنون به صورت معضلی زیست محیطی در آمده به نحوی که نرم تنان با کمبود منابع غذایی برای بقا و نیز کمبود محیطهای مناسب برای پرورش مواجه اند. این مشکلات، آینده این گونه را نامشخص و تاریک می نمایاند به طوری که برخی جانورشناسان معتقدند که عمر مفید این گونه به پایان خود نزدیک شده و نسل آنها در آینده ای نزدیک منقرض خواهد شد. در راستای حل مشکلات نرم تنان ، زیست شناس و جانورشناس معروف تیره سخت پوستان، دکتر راسعیدوموس باقریلیدوس ، نظریه تمزیج این دوگونه را ارائه نموده است. بنا بر این نظریه ، این دوگونه می بایست اقدام به جفت گیری با یکدیگر نموده و تشکیل گونه ای واحد دهند. لیکن مشکل عدیده این نظریه ، عدم تمایل ذاتی سخت پوستان به جفت گیری وهمزیستی با نرم تنان است. گرچه زیست شناسان موفق به انجام این عمل در شرایط آزمایشگاهی شده اند ، لیکن امکان موفقیت آن در شرایط زیستی طبیعی هنوز مورد تردید بسیاری از محققین می باشد.

شان نزول:

با آغاز ریاست دکتر باقری و عزم راسخ او برای انجام اصلاحات ارضی و عرضی و ارزی، دانشکده شاهد تکانهای اساسی شد. این تکانها با طبع سکون طلب آرامش پسند برخی سران و زیرسران سازگار نبود و به تدریج زمزه هایی حاکی از شکایت و غرغر هایی ناشی از عدم رضایت و نخواستاری عاری از درایت به گوش خلایق رسید. در همین اثنا بود که عده ای از ناراضیان همچون مگس به دور نگارنده مطلب زیر که از فرط بی سوژگی در حال دق کردن بود جمع شدند و او را گفتند که چه سوژه ای از این بهتر که صدای ناراضیان را به گوش اهل ذوق برسانی. با اصرار آن جماعت، به تدریج حس دق مرگی منبعث از بی سوژگی بر ارادت آن شخص به ریاست دانشکده چربید و نتیجه نگارش مطلبی شد که در ذیل مشاهده می کنید. نامیدن مسابقات ACM با عنوان (ابلهترین کم عقلان مجنون) و مقایسه دانشکده با دارالمجانین در این نوشته اعتراض برخی ظاهربینان کوردل را برانگیخت که این گونه تشبیهات کاریست ناشایسته و ناموزون و هیهات من الذله... که خوشبختانه کسی نشنید. به هر حال خودمانیم، شبیه نبود!

مسابقه محله

1- اگر شخصی سردرد داشته باشد و به دکتر مراجعه کند، او چه کاری انجام می دهد؟

الف: جای دماغ و گوشش را عوض می کند

ب: شصت پای چپش را به سبابه راستش پیوند می زند.

ج: جفت پاهای طرف را قطع کرده و به جایش دسته بیل می گذارد.

د: او را ختنه می کند.

۲- اگر دکتر سرخپوست به دنیا می آمد اسم او را چه می گذاشتند؟

الف: ترسنده از موج

ب: کوبنده با پتک

ج: جنگنده با IT

د: با نرم افزار بد

۳- اگر دکتر رئیس تیمارستان شده و بودجه اضافی داشته باشد چه کار می کند؟

الف: در ابتدای فصل سرما در بیرون دارالمجانین صندلی می گذارد. اصولاً دیوانه ها بایست نشستند برف بازی کنند.

ب: مسابقه (AblahTarin CamAghlHaaye Majnoon) را برای محکم کاری دو بار برگزار میکند. البته اگر نتیجه هر دو

مسابقه یکی نبود مهم نیست، چندتا دیوانه مگر چقدر با هم فرق دارند؟

ج: با وجود در دست ساخت بودن یک ساختمان جدید برای اسکان دیوانگان، اقدام به بازسازی ساختمان فعلی می کند.

د: برای یک مشت کم عقل، اقدام به راه اندازی کتابخانه می کند.

در صورتی که هر چهار گزینه از هر سه سوال فوق درست باشد، دکتر مذکور کیست؟ برنده احتمالاً پس از نگارنده اخراج خواهد شد. در

ضمن اگر متوجه شباهت دارالمجانین با دانشکده شده اید، خیلی احساس تیزی نکنید. اصولاً وقتی یک کامپیوتری، یک کامپیوتری

ببیند، خوشش می آید.

۸۱/۹/۱۸

ویژه ژاژه واژه :

پارو ترکه تو جبهه پشت ضد هوایی بوده میزنه یه هوایما رو میندازه. خلبانه با چتر نجات میپره بیرون، ترکه میگه: بچه‌ها در رین صاحبش اومد!

به مناسبت پایان سرایش شاهنامه

سخن گستران بیکران بوده‌اند ، سخن‌ها بی‌اندازه پیموده‌اند
ولیک ارچه بودند ایشان بسی ، همانا نگفته است از این‌سان کسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام ، که تخم سخن را پراکنده‌ام
هرآنکس که دارد هُش و رای و دین ، پس از مرگ بر من کند آفرین

فردوسی در نخستین پس‌گفتاری که بر شاهنامه نگاشته است تصریح میکند که شاهنامه شامل شصت هزار بیت شعر در بهمن ماه ۳۸۹ق (برابر با ۳۷۸خ) به پایان رسیده است؛ و اشاره میکند که «جهاندار» تنگدست است و نمیتواند ارج‌گذاری شایسته از او به عمل آورد.

این «جهاندار» تنگدستی که فردوسی از او یاد کرده است امیرمنصور دوم - آخرین امیر سامانی - است که دو سال پیش از آن به سلطنت رسیده بود و با روی کارآمدنش کشور سامانی گرفتار رقابت قدرت افسران ترک ارتش شد (که در نوجوانی توسط امرای سامانی خریداری شده وارد ارتش کرده شده بودند و به مرور زمان به مراتب بالای ارتش رسیده شده بودند). افزون بر آن در زمان او خزش بزرگ قبایل ترک ناحیه سیحون به سوی سمرقند و بخارا دولت سامانی را تهدید به نابودی میکرد. این خزش عملاً در سال ۳۷۷خ تحقق یافت. در این سال ایلک‌خان به همدستی یک افسر ترک ارتش سامانی - به نام به فائق - سمرقند را گرفت و تا بخارا پیش رفت، ولی پس از گرفتن بخارا بیمار شد و ماوراءالنهر را رها کرده با سپاهش به ماورای سیحون برگشت. همزمان، محمود سبکتکین که فرماندار غزنه بود از امیرمنصور تقاضا کرد که حاکمیت خراسان را به او واگذار کند. بهانه محمود در این تقاضا آن بود که چهار سال پیش از آن امیر نوح دوم - پدر امیر منصور - حاکمیت خراسان را به سبکتکین پدر محمود داده بود؛ و اینک محمود خواهان بود که در خراسان جانشین پدر متوفایش شود. امیر منصور بخش غربی و شمالی خراسان را در آن اواخر به یک افسر ترک به نام بکتوزون داده بود، و به محمود پیشنهاد کرد که علاوه بر غزنه فرمانداری بخش شرقی خراسان (شامل تاجیکستان امروزی و شرق افغانستان) را تحویل بگیرد. ولی محمود که طالب سراسر خراسان بود نیروهایش را برداشته به نیشابور رفت و بکتوزون را بیرون کرده خود در شهر مستقر شد. امیرمنصور چونکه محمود را مردی نیرومند و شایسته میدانست تصمیم گرفت که حکم فرمانداری خراسان و فرماندهی ارتش سامانی را برای وی تنفیذ کند. ولی امیرمنصور را بکتوزون و فائق به غدر گرفته کور و زندانی کرده برادر خردسالش عبدالملک را به سلطنت نشانند. به دنبال این جریان ایلک‌خان با همدستی فائق به بخارا لشکر کشید و بخارا را گرفته به عمر دولت سامانی پایان داد. خراسان نیز از این پس در دست محمود ماند، و با برچیده شدن دستگاه دولت سامانی عملاً سلطان خراسان شد. به قول نویسنده تاریخ بیهقی: «امیرمحمود، نااندیشیده به آن زودی امیر خراسان شد».

این وقایع زمانی اتفاق می‌افتاد که فردوسی سرودن شاهنامه را کاملاً به پایان رسانده مشغول بازخوانی و تصحیح آن بود؛ و وقتی امیرمنصور گرفتار کودتا شده کور و زندانی شد یکمهی از سرودن پسگفتار شاهنامه می‌گذشت. این پس‌گفتار را با هم میخوانیم:

سپاس خداوند دانا کنم // روان و خرد را توانا کنم

چو شد آخر این داستان بزرگ // سخنهای آن خسروان سترگ

اگر سال نیز آرزوت آمده است // نهم سال و هشتاد با سبید است

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج // فزون کردم اندیشه، درد و رنج

بُود بیت: شش بار بیور هزار // سخنهای شایسته، آبدار

نبیند کسی نامه، پارسی // دو بیور به ابیات هربار سی

فردوسی در دومین پسگفتارش که پس از بازخوانی و تصحیح شاهنامه به سال ۳۸۴خ نگاشته تصریح کرده است که سرایش شاهنامه ۳۰ سال وقت گرفته است.

پس اصولاً باید آغاز سرایش شاهنامه در زمان سلطنت امیرمنصور اول (۳۴۰-۳۵۶خ) بوده باشد.

به این ترتیب آغاز و پایان سرایش شاهنامه تماماً در دوران سلطنت سامانی بوده است، و اینکه کسانی نوشته‌اند فردوسی شاهنامه را برای سلطان محمود سرود راه به هیچ حقیقتی نمیرد.

بسی رنج بردم در این سال سی // عجم زنده کردم بدین پارسی

البته فردوسی به سببی که کاملاً قابل توجیه است، بعدها شاهنامه را برای سلطان محمود برده تا آنرا به وی تقدیم دارد. بی‌شک هدف او از این اقدام، نه انتظار پاداش بلکه کسب حمایت برای کار عظیمش بوده است. زیرا که ما میدانیم که در آن زمان فقط کتابهایی میتوانستند از دستبرد حوادث روزگار مصون بمانند که توسط کتابخانه‌های بزرگ وابسته به دربارهای حاکمان نگهداری و تکثیر و حمایت

شوند. فردوسی در اسفندماه سال ۳۸۸خ که شاهنامه را به سلطان محمود تقدیم کرد، ابیاتی نیز در ستایش محمود سرود. یعنی او پس از سومین بازخوانی و تصحیح شاهنامه از سلطان محمود نام برد، و انتظار داشت که سلطان محمود فرمانی برای نساخی و تکثیر شاهنامه صادر کند. این پسگفتار چنین است:

سرآمد کنون قصه، یزدگرد // بمه اسپندارمد روز ارد
 ز هجرت شده پنج هشتاد بار // که گفتم من این نامه شاهوار
 تن شاه محمود آباد باد // سرش سبز بادا دلش شاد باد
 چنانش ستودم که اندر جهان // سخن ماند از آشکار و نهان
 مرا از بزرگان ستایش بود // ستایش ورا در فزایش بود
 بدو ماندم این نامه را یادگار // به شش بیور ابیاتش آمد هزار

ولی انتظار فردوسی از سلطان محمود بیهوده بود. سلطان محمود مسلمانی بسیار متعصب بود و عمرش را وقف جهاد برای نشر اسلام کرده بود. او توسط جماعتی از فقیهان احاطه شده بود که عموماً از بقایای عربهای فارسی‌زبان شده، خراسان بودند و نه تنها علاقه‌ئی به گذشته‌های ایران نداشتند، بلکه آنچه افتخارات ایران و ایرانی بود را مربوط به کسانی میدانستند که از نظر آنها مجوسان بی‌دین و خدانشناس به شمار می‌رفتند، و نه شایسته ستایش بلکه درخور لعنت و نفرین بودند. محمود نه تنها از مطالب شاهنامه خوشش نیامد بلکه فردوسی را بخاطر آنهمه ستایش که از گذشته‌های ایران کرده بود متهم به بی‌دینی و تعلق خاطر به مجوسان کرد. فردوسی از این موضوع چنین یاد کرده است:

چو شد ساخته بردمش نزد شاه // بدان تا مرا زاو دهد دستگاه
 مرا گفت رستم که بوه است و گیو // فریدون و کیخسرو آن شاه نیو
 چو شاهی مرا در زمانه نو است // بسی بندگانم چو کیخسرو است
 چو اندر تبارش بزرگی نبود // نیارست نام بزرگان شنود
 ندارم زدینار خسرو سپاس // که او نیست شاه حقیقت شناس
 به نیکی نبد شاه را دستگاه // وگر نه مرا برنشاندی به گاه

محمود چون این سروده‌ها را شنید فردوسی را تهدید کرد که اگر زبانش را نبندد او را خواهد گرفت و دریای پیلان خواهد افکند. بعد از این تهدید، فردوسی متواری شد و خشم خویش را متوجه محمود کرده تصریح نمود که شاهنامه را بخاطر محمود نسروده بوده است تا از او انتظار پاداشی داشته باشد؛ زیرا که که محمود یک ناپاک‌زاده و بدگوهر است و نشاید که چشم نیکی از چنین مردی داشت.

ایا شاه محمود کشورگشای // زکس گر نترسی بترس ازخدای
 هرآن شه که در بند دینار بود // بنزدیک اهل خرد خوار بود
 جهان تا بود شهریاران بود // پیامم بر تاج‌داران بود
 که فردوسی طوسی پاک جفت // نه این نامه برنام محمود گفت
 گر ایدون که شاهی به گیتی تو راست // نگوئی که این خیره گفتن چراست
 مرا سهم دادی که دریای پیل // تنت را بسایم چو دریای نیل
 اگر شاه را شاه بودی پدر // به سر بر نهادی مرا تاج زر
 وگر مادر شاه بانو بُدی // مرا سیم و زر تا به زانو بُدی
 چو اندر تبارش بزرگی نبود // نیارست نام بزرگان شنود
 پرستارزاده نیاید به کار // اگر چند دارد پدر شهریار
 سر ناسزایان برافراشتن // واز ایشان امید بهی داشتن
 سر رشته خویشت گم کردن است // به جیب اندرون مار پروردن است
 درختی که تلخ است ویرا سرشت // گرش برنشانی به باغ بهشت
 وَر از جوی خلدش به هنگام آب // به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
 سرانجام گوهر به کار آورد // همان میوه تلخ بار آورد
 از آن گفتم این بیتهای بلند // که تا شاه گیرد از این کار پند
 دگر شاعران را نیازارد او // همان حرمت خود نگه دارد او
 که شاعر چو رنجد بگوید هجا // بماند هجا تا قیامت به جا

هرچند که - چنانکه دیدیم - فردوسی سرانجام خود را مجبور دید که شاهنامه را به سلطان محمود تقدیم دارد، ولی حقیقت این است که زمانی که فردوسی شاهنامه را میسرود نه تنها از محمود بلکه از پدرش سبکتکین هم خبری در میانه نبود و دوره دوره سامانیان و ایرانگرایی شدید و سلطه فکری آزاداندیشان معتزله در ایران و دوران ثمردهی بزرگمردانی همچون فارابی و پورسینا و امثال آنها بود، که همه در زمان خودشان توسط فقیهان متهم به بی‌دینی بودند، و پس از سقوط دولت سامانی و روی کار آمدن سلطان محمود مورد تعقیب قرار گرفته متواری شدند.

درباره مذهب فردوسی هیچ اطلاعی در دست نیست. داستان شیعه بودن فردوسی و ابیات سستی که در اثبات شیعه بودن او وارد شاهنامه کرده شده است نیز، میتواند بعد از فردوسی توسط کسانی به هدف تخریب فردوسی در دستگاه سلطان محمود و پسرش مسعود که شدیداً ضد شیعه بودند انجام گرفته باشد تا شاهنامه فردوسی ممنوع اعلام شود. وقتی ما ابیاتی که در اثبات تولی فردوسی به امامان شیعه را در کنار ابیاتی که راجع به دین بهی از زبان بزرگمردان ساسانی در شاهنامه سروده است بگذاریم، آنوقت به خوبی برایمان روشن خواهد شد که این ابیات را با هیچ وصله‌ئی نمیتوان به فردوسی چسباند. آنچه که سلطان محمود و فقیهان دربارش از بی‌دینی به فردوسی نسبت دادند، در ارتباط با افتخاراتی است که او از ایران و ایرانیان یاد کرده است، نه در ارتباط با عقیده او به مذهب شیعه؛ و هرچه در این باره نوشته‌اند، عموماً میتواند ساختگی باشد.

ابیاتی که بعدها توسط کسانی به هدف خاصی بر سروده‌های فردوسی افزوده شده است با کل جهت سخنهای فردوسی در شاهنامه ناهمسانی آشکار دارد. این سروده‌ها فردوسی را یک سخن‌فروش قلم به مزد نشان میدهد که شاهنامه را بخاطر دریافت پاداش سروده، و وقتی محمود از پاداش دادن به او خودداری کرده او یکسر ناامید و پریشانحال شده و احساس کرده که زحمتهایش بیهوده رفته است. این در حالی است که فردوسی در نخستین پسگفتارش صراحتاً میگوید که انتظار پاداش مادی از هیچ کس نداشته، و نیازش هم به کمک مادی کسی نبوده است. همینقدر که کارگزاران سامانی از زمینهای مالیات نمیگرفته‌اند، از آنها سپاسگزاری نموده است (چو خواهشگری و نیازم نبود، بر این در بیستم زبان حسود... نیم آگه از اصل و فرع خراج، همی غلتم اندر میان دواج). سروده‌های ساختگی که با شماری از سروده‌های فردوسی درهم آمیخته‌اند تا آنها را به فردوسی نسبت بدهند، به قرار زیر است:

چو عمرم به نزدیک هشتاد شد // امیدم به یکباره برباد شد

سی و پنج سال از سرای سپنج // بسی رنج بردم به امید گنج

چو برباد دادند گنج مرا // نبُد حاصلی سی و پنج مرا

من از مهر این هردو شه نگذرم // اگر تیغ شه بگذرد بر سرم

برای آنکه جهتگیری فردوسی نسبت به فتوحات اسلامی در ایران، و به عبارت دیگر، عقیده فردوسی درباره خلفا و دولتمردان اسلام برایمان روشن شود، کافی است که ابیاتی را بخوانیم که او تحت عنوان نامه، رستم فرخزاد به برادرش سروده است. این ابیات درحقیقت، زبان حال فردوسی است که به این شکل بازگوئی کرده و کل تاریخ ایران بعد از اسلام تا زمان خودش را در آن تفسیر کرده است.

چو با تخت منبر برابر شود // همه نام بوبکر و عمر شود

تبه گردد این رنجهای دراز // نشیبی دراز است پیش فراز

شود بنده بی‌هنر شهریار // نژاد و بزرگی نیاید به کار

نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش // نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش

پیاده شود مردم رزمجوی // سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی

زیان کسان از بی سود خویش // بجویند و دین اندر آرند پیش

به گیتی نمآند کسی را وفا // روان و زبانها شود پرجفا

زدهقان و از ترک و از تازیان // نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بُوَد // سخنها به کردار بازی بُوَد

چو روز اندر آید به روز دراز // شودشان سر از خواسته بی‌نیاز

بپوشند از ایشان گروهی سیاه // زدیبا نهند از بر سر کلاه

دل من پر از خون شد و روی زرد // دهان خشک و لبها پر از باد سرد

امیرحسین خنجی

شان نزول: این مطلب پنجمین و آخرین سخن مسئولین بود که در سال گذشته نوشته شد. البته قابل ذکر است که یک بار پس از زده شدن دچار ممیزی شد و نسخه ای که مشاهده می کنید نسخه دوم است. علت ممیزی، اعتراض عده از ۸۰ ای ها به ذکر و شرح و بسط حرکات موزونشان در اردوی برگزار شده شمال بود و استدلالشان این که آبروی چند ساله خود و دانشکده مان بر باد فنا رفت غافل از اینکه از راز از پرده خیلی پیشتر برون افتاده بود و انکار دوستان، تنها مزید بر خنده می شد. در نتیجه اعتراض واصله و پرهیز از غائله، آن قسمتها که به تعجب و تحسین نگارنده از شعاع کمر عزیزان اختصاص داشت حذف گردید. ما هم صد البته به علت حفظ آبروی آن جگرگوشگان، نسخه دوم را آوردیم تا در حد وسیع خود، حفظ آبرویی کرده باشیم.

نشستیم نبشتیم

چهار ماه از آخرین خبرنامه گذشت و دیگر بار انگشت بر کیبرد نهادیم تا نگاریم مطلبی بهر بُرد چنانکه مکتوب شود اخبار و خوش گردد احوال، ... تکبیر! عارضیم خدمتون که مثل همیشه رومون زیاده و وقاحتمون بی کران و جسارتمون بی حد و حصر و معذرت بی معذرت! تو این چهار ماهه اخبار بسیاری اتفاق افتاد که سعی می کنیم همه رو به جوری تو این یکی دو صفحه بچپونیم. البته پیش از هر گونه گزارش خبری، همینجا از دکتر ربیعی به خاطر کمک نقدی سخاوتمندانه ای که به کتابخونه فوق برنامه کردن (و کمکهایی که ان شاءالله خواهند کرد!) تشکر می کنیم. اصولا ما دکتر رو دوست داریم حتی اگه لنج اش به گل نشسته باشه. دکتر جون! ایشالله پرشیات بشه پارو، aictc ت هم بشه IBM.

و اما مهمترین و جالب ترین خبر، رشد بی سابقه تعداد تیر آهن های دانشکده کامپیوتر آتی بود. تا قبل از به ریاست رسیدن دکتر باقری، رشد متوسط تیر آهن ها، حدود هفت هشت تیر آهن در سال بود که نمی دونیم این دکتر باقری چه جمل جادویی کرد که در عرض چهار ماه دیگه نمی شه شمردشون! این دستاورد عظیم ملی رو به همه دانشجویان و اساتید تبریک و تهنیت می گوئیم. فکر کنیم دانشکده آتی که قرار بود به نوه نتیجه نبیره ما برسه، حالا احتمالا به نوه نبیره ما برسه.

از دیگر خبرها، اردوی سه روزه فوق برنامه بود که همه رو به سلامتی برد شمال و به سلامت هم برگردوند. اگه از املت شب آخر که جلو سگ می داشتی نمی خورد صرفنظر کنیم، خیلی اردوی خوب و باحالی بود. جماعت هم نشون دادن که در زمینه حرکات موزون، از عربی گرفته تا ترکی و ایرانی و هندی، هیچ پیشینه و زمینه ای ندارن. اصلا کی گفته که گوش شیطون کر، رومون به دیوار، بچه های غیور و شریف دانشکده فکر این رو که کمر انسان، اصولا می تونه جز برای برداشتن چیزی از رو زمین، برای کار دیگه ای هم بچرخه می کنن؟ زبانش لال باد. همین جا با قاطعیت اعلام می کنیم که دانشجویان متین ما (مخصوصا ۸۰ ای های نازنین) اصلا نمی دونن حرکات موزون چی هست، چه برسه که بخوان پیاده سازیش هم بکنن. اون هم تو اردوی دانشکده، اون هم جلو کلی نامحرم. اوه اوه اوه، چه حرفا!

مسابقات acm هم به خاطر بروز یکسری مشکلات دو بار برگزار شد. دفعه اول به گروه برد و دفعه دوم به گروه دیگه. گروه اول که پاک ضایع شده بود گفت: "تا سه نشه بازی نشه". ولی کسی حرفشون رو به پیشیزی نگرفت. گروه اول هم گفت: "خیلی بدین، جر زنا!". اصولا در دانشکده ما، همینه که هست.

دکتر باقری هم که همچنان در حال "دانشکده تکونی" به سر می بره. نمی دونیم چرا هروقت یکی کارش رو درست و حسابی انجام میده، به عده آدم منتقد و معترض و منزجر و محتسب پیدا می شن که بیان و از طرف ایراد بگیرن. از وقتی دکتر باقری کمر همت به ترمیم دانشکده بست، اعتراضها و شکایتهای این جریان معلوم الحال شروع شد. کار تا اونجا پیش رفت که چند نفر از این بر و بچه هایی که تو جریان نوسازی، موقتا بی خانمان شده بودن، دست به دست هم دادن و به آدم قلم به مزد از همه جا بی خبر استخدام کردن تا دق دلشون رو سر دکتر در بیان. اون مزدور هم به "مسابقه محله" ترتیب داد و دانشکده رو به دیوونه خونه تشبیه کرد و خلاصه زهر خودشون رو اینطوری ریختن. دستت بشکنه قلم به مزد! تو آدمی!؟

دیگه اینکه جدیدا اطلاعیه ای دیده شد مبنی بر اینکه قراره به گروه روباتیک تو دانشکده راه بیفته تا بتونن روباتهایی با قابلیت های گوناگون درست کنن. اصولا هر روبات باید به کاری از کارهایی که انسان می تونه انجام بده رو شبیه سازی کنه یا انجام بده. آدم فوتبالیست و بلیارد باز و امدادگر زیاد دیدیم، ولی خودمونیم، کدوم انسان با عقل و کمالاتی از درخت بالا می ره؟ همین طوری پیش بریم پس فردا به فکر ساختن روباتی میفیتیم که بتونه جیب بُری کنه یا اینکه با دود قلیون حلقه درست کنه. خدا آخر عاقبت پژوهشگرای ما رو به خیر کنه.

دست آخر اینکه با ورود این ۸۱ ای ها که چیزی حدود ۱۲۰ نفر می شن، دانشکده دچار انفجار جمعیت شده. دیگه ظهرها تو دانشکده حتی قدم هم نمی شه زد. امیدواریم دانشکده IT هرچه زودتر آماده شه تا از شر نگهداری این موجودات تازه به دوران پا گذاشته خلاص شیم و بتونیم به نفس راحت تو دانشکده بکشیم. اصلا IT هم شد رشته؟ سوای همه این حرفا این ۸۱ ای ها واقعا موجودات قابل مطالعه ای هستن. سروصدا شون اصلا در نمی آد ولی هر از چند گاه یا از مهدکودک بازدید می کنن، یا میرن سینما فیلمهای مخصوص نونهالان می بینن، یا خونه دور هم جمع می شن که کارتون تماشا کنن و پفک بخورن. مهندسان آینده ایران، خوش باشید!

× این نسخه با اندکی تلخیص و ترجمه از نسخه اصلی می باشد. علاقه مندان به دیدن نسخه اصلی، از اونایی که نسخه اصلی رو خوندن بیروسن.

توضیح ناواضحات :

بهمن ماه ۸۱، طبق پیشنهادی که مسئول برد به اعضای شورای صنفی ارائه داد، بنا بر این گذاشته شد تا به صورت آزمایشی شیشه و قفل برد برداشته شود تا برد "نیمه آزاد" به برد "سه ربع آزاد" تبدیل شده و دانشجویان بتوانند بدون واسطه مسئول، اقدام به زدن مطالب خود نمایند. هنوز یک هفته از این گشایش میمون نگذشته بود که شیرپاک خورده ای مطلبی هجو در رابطه با آزمایشگاه روباتیک تازه تاسیس بر برد زد و ندانسته می رفت تا باعث تعطیلی آن شده و تمام رشته ها را پنبه کند. مسئول مفلوک هم بعد از چند بار احضار و بازجویی و من بمیرم- تو بمیری و رایزنی، توانست آن چندین استاد خروشان مطلع گشته از قضیه را آرام و اوضاع را به حالت عادی برگرداند. مطلب زیر به عنوان اختطاری به دانشجویان برای رعایت برخی حدود بر برد زده شد.

تقاضا

در هفته ای که گذشت، متاسفانه شاهد مطلبی توهین آمیز و غیراخلاقی بر روی برد آزاد دانشجویی بودیم که به عنوان مسئول بُرد، بر خود واجب دانستم تا نکاتی را خدمت دوستان محترم بازگو کنم.

برد آزاد دانشجویی، نه محلی برای انتقام گیری شخصی و مکتوبات مغرضانه، و نه محملی برای توهین به افراد، در هر پست و مقام، می باشد. نوشتن مطالب انتقادی و یا طنز در جای خود بسیار نیکو و قابل قبول می باشد، لکن، مرز باریکی میان توهین و انتقاد وجود دارد که عدم رعایت برخی نکات، می تواند به از میان رفتن آن مرز بینجامد. چندیست که این امکان فراهم شده تا بُرد دانشجویی، به صورت کاملاً آزاد در اختیار دانشجویان قرار داده شود. سعی ما تا کنون بر آن بوده تا ثابت کنیم دانشکده ما، ظرفیت فرهنگی پذیرش این امکان را دارد. از دوستان عزیز صمیمانه تقاضا می کنم که قبل از زدن هرگونه مطلبی، خود بررسی های لازم را اعمال کرده و کم و کیف آنرا به دقت بسنجند که مسلماً هیچ مقامی، باصلاحیت تر از خود دانشجویان برای بررسی مطالب نمی باشد.

اساتید محترم نیز مورد پیش آمده را نیز به حساب نبود تجربه کافی نویسنده و اینکه قصد و نیت وی خیر بوده گذاشته و با دیده اغماض به قضیه بنگرند که همواره در ابتدای کار، مشکلاتی اینگونه فراوان یافت می شود. در اینجا همچنین لازم می دانم از کلیه اشخاصی که مطلب مذکور باعث رنجش خاطر و ناراحتی ایشان شده، صمیمانه معذرت خواسته و از تسامح و همکاری و برخورد مناسب آنها تشکر نمایم و یاد آوری نمایم که قصور از جانب بنده بوده و هیچ شخص دیگری، در قبال مطالب زده شده بر روی برد مسئولیت ندارد. بدیهیست که هرگونه اقدام برای شناسایی نویسنده مطلب ذکر شده، و برخورد احتمالی با وی، مخالف نص صریح اساسنامه برد دانشجویی می باشد. امید است که زین پس، با همکاری و همراهی کلیه دانشجویان دانشکده، بُردی پرمحتوی، موثر و پربار را شاهد باشیم.

با تشکر

در صومعه شیخ، قصه تازه کند
در دیر کشیش، ذکر آوازه کند
آسوده کسی که بر حدیث هر دو
یک گوش چو در، یکی چو دروازه کند!

به جای دو کلمه خشک و خالی

لابد برای شما هم پیش آمده که به دوستی زنگ بزنید و از آن طرف سیم ، پیامگیر یا پاسخگوی اتوماتیک برایتان یک قطعه موسیقی بنوازد یا شعری زمزمه کند. بین ایرانیان باذوق هستند کسانی که به جای دو کلمه خشک و خالی ، عدم حضور خود را با کلام منظوم در تلفن اعلام می کنند.

یکی از همین جماعت از دوست خود ع.ی که شاعری طنز (یعنی طنز پرداز!) است درخواست کرده بود برایش یک دوبیتی بسازد تا روی دستگاه ضبط کند.

ایشان هم ساختند :

شرمنده از آنم که نباشم به سراپم
گر لطف کنی نمره و پیغام گذاری
تا با تو سلامی و علیکی بنمایم
پاسخ دهم ای دوست، به محضی که بیایم

اما کار به همین جا خاتمه پیدا نمی کند. درخواست دوست ، راهنمای ذهن شاعر می شود که سری بزند به خانه شعرای پیشین و ببیند یشد که اگر حافظ و خیام و فردوسی و دیگران در عصر Answering Machine زندگی می کردند ، چه کلامی روی این ماشین می گذاشتند...

و اینست حاصل آن تفرس :

در منزل حافظ :

رفته ام بیرون من از کاشانه خود غم مخور

تا مگر بینم رخ جانانه خود ، غم مخور

بشنوی پاسخ ز حافظ گر که بگذاری پیام

آن زان کو بازگردد خانه خود ، غم مخور

در منزل منوچهر دامغانی :

از شرم به رنگ باده باشد رویم
بگذاری اگر پیام پاسخ دهمت
در خانه نباشم که سلامی گویم
زان پیش که همچو برف گردد مویم

در منزل سعدی :

از آوای دل انگیز تو مستم
به پیغام تو خواهم گفت پاسخ
نباشم خانه و شرمنده هستم
فلک گر فرصتی دادی به دستم

در منزل خیام :

این چرخ فلک عمر مرا داد به باد
رفتم سر کوچه منزل کوزه فروش
ممنون توام که کرده ای از ما یاد
آیم چو به خانه پاسخت خواهیم داد

در منزل فردوسی :

نمی باشم امروز اندر سرای
به پیغامت ای دوست گویم جواب
که رسم ادب را بیارم بجای
چو فردا برآید بلند آفتاب

در منزل مولانا :

بهر سماع از خانه ام ، رفتم برون رقصان شوم

شوری بر انگیزم به پا ، خندان شوم ، شادان شوم

برگو به من پیغام خود ، هم نمره و هم نام خود

فردا تو را پاسخ دهم ، جان تو را قربان شوم

در منزل باباطاهر عریان :

تلیفون کرده ای ، جانم فدایت

الهی مو به قریون صدایت

چو از صحرا بیایم نازنینم

فرستم پاسخی از دل برایت

کلیه حقوق این نشریه متعلق به دانشکده کامپیوتر می باشد.

توضیح و اوضحات :

همانطور که پیشتر توضیح داده شد ، اصلاحات رئیس جدید دانشکده ، نخواستهای اعتراض آمیزی از سوی برخی اقشار موجود در دانشکده را در پی داشت. با جدی تر شدن این تغییرات و عزم راسخ دکتر باقری برای پیشبرد منویات و اهداف خود ، این اعتراضها شدت و رنگ و بوی تازه ای به خود گرفت. معترضین چند دسته بودند : اساتیدی که سیاستهای جدید اتخاذ شده با سلیقه ، عقاید و یا بعضا اهداف آنها ناهمخوانی داشت ، دانشجویانی که به خاطر بازسازی دانشکده و تعریض و تعویض اتاقها ، بی جا و مکان و سرگردان گشته بودند ، دانشجویان المپیادی که مواجه با ابراز مخالفت صریح ریاست دانشکده با ورود بی کنکور و دردرس المپیادیهای آتی به دانشکده "مهندسی" کامپیوتر شده بودند و دست آخر دانشجویانی که در گروههای مختلف علمی- دانشجویی عضویت داشته و از رانتهای موجود استفاده می بردند و تصمیم رفع هر گونه امتیاز خاص از اعضای این گروهها و نیز تسهیل ورود دانشجویان علاقه مند ، خشمشان را برانگیخته بود. البته گروههای دیگری نیز بودند که به مشکلات صنفی از قبیل وضع ناگوار سایت یا کمبود امکانات مختلف اعتراض داشتند که نقش آنها در غائله ای که برپا شد و خواهیم گفت اندک تر از سایر دسته های فوق می نمود. با شدیدتر شدن اعتراضها ، به پیشنهاد شورای صنفی قرار بر این شد تا نشست مشترک میان دانشجویان و ریاست صورت گرفته و اعتراضها مستقیما مطرح شود که دکتر باقری هم با روحیه پاسخگویی و سعه صدری که داشت ، موافقت کرد. یادداشت زیر قبل از نشست فوق الذکر نوشته شد :

جامعه شناسی نخبه کشی

اکنون با گذشت هشت ماه از نشستن دکتر باقری بر اریکه ریاست دانشکده مان، فرصت مغتنمی برای در میان نهادن کاستی ها و دادن پیشنهاد و نقد و بررسی عملکرد ایشان فراهم آمده است. در طی این مدت ، نخواستهای از گوشه و کنار حاکی از نارضایتی برخی از دوستان از عملکرد ایشان به گوش می رسید و همچنان می رسد . انتقادات، بیشتر ناشی از حرکتهای انجام شده در جهت بازسازی دانشکده و جابجایی اتاقها و نیز جابجایی اولویت ارزشی گروههای مختلف سخت افزاری و نرم افزاری بوده است. متاسفانه در کشور ما ، به دلیل برخورداری اکثر افراد از لختی سکون قابل توجه ، هرگاه حرکتی در راستای تغییر وضعیت موجود آغاز می شود ، عده ای به مخالفت با تغییرات انجام شده بر می خیزند. مخالفت و انتقاد ، هنگامی که از مجرای صحیح صورت گیرد ، همواره موجب پیشبرد و بهبود روند کاری شده و کاستی ها را نمایان می سازد. مشکل اما در مخالفت و انتقاد نیست ، بلکه در نحوه ابراز این مخالفت و رفتارهای متخاصمانه بعضی افراد نهفته است. چه بسا همه شاهد کنایه های بعضی اساتید در کلاسها و متلکهای ضمنی ایشان از عملکرد ریاست دانشکده بوده ایم. کنایه هایی که به فرض صحت نیز ، اگر مستقیما با فرد مسئول در میان نهاده می شد ، باعث شفاف سازی موضوع مورد بحث و قانع شدن یکی از طرفین می گردید. دو نامه توهین آمیز بدون امضا بر برد دانشجویی نیز مثالهایی دیگر از این رفتارهاست. شاید تاریخ و گذشته پر استبدادی که بر ما گذشته ، یکی از دلایل این کنایات، توهینها و غیبتهای ناجوانمردانه باشد. ولی اگر ما دانشگاهیان ، که داعیه روشنفکری جامعه را داشته و همواره از عقب ماندگی "ملت" سخن می رانیم ، نخواهیم از اینگونه حسدها و رفتارهای کوتاه بینانه دست برداریم ، پس وای بر عوام.

امید است آنها که نجوای انتقاداتشان در طی این مدت از گوشه و کنار گوشها را آزار می رسانید ، زحمت شرکت در نشست مورد نظر را کشیده و مردانه و رودررو ، انتقاداتشان را در میان بگذارند. باشد که گرهی از کارهای فرو بسته موجود گشوده گردد.

پوژن ضیائی

توضیح ناواضحات :

مطلب زیر پس از برپائی نشست در پاسخ به مطلب فوق زده شد. این دو یادداشت در حقیقت سر آغاز غائله ای بود که بین دو طیف مخالفین متحد و موافقین متفق برپا شد .

جوابیه جامعه شناسی نخبه کشی

جناب آقای ضیائی

متاسفانه در مملکت ما زمانی که افرادی بر اریکه ریاست می نشینند ، ممکن است فعالیتهای سازنده زیادی انجام دهند ولی این فعالیتها چه سازنده و چه مخرب ، همگی در راستای اعتقادات فردی آن افراد و نه بر پایه اراده و اعتقاد جمع است. بر همین منوال جناب آقای دکتر باقری فعالیتهای بسیار مفید و سازنده ای در دانشکده انجام داده اند و دانشجویان و دانشکده همگی مدیون فعالیتهای ایشان می باشند. ولی در مواردی شاید معدود -ولی اساسی- برخی اعمال ایشان کاملا در مسیر اعتقادات شخصی یا گروهی ایشان بوده و جدا از این مسئله ایشان به راستی برای توضیح این اعمال هیچ جواب قانع کننده ای جز وجود توهم در اذهان [۷۰۰] [۴۰۰] دانشجوی دانشکده کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف نداشتند . به نظر شما در جمعی که همه به دنبال جواب قانع کننده می گردند ، این سخن قابل قبول است؟

کلیه حقوق این نشریه متعلق به دانشکده کامپیوتر می باشد.

توضیح ناواضحات :

مطلب زیر پس از نشست مذکور نوشته شده بود ، لکن به دلیل جو مسموم و نامساعد موجود و نواخته شدن شیپور جنگ میان متحدین و متفقین ، تا مدتها توسط نویسنده اش بر برد زده نشد. نویسنده این یادداشت نشست فوق الذکر را دست آویزی برای نوشتن مطلبی طنز قرار داده و قصد براندازی و انتقام و هو و جنجال در سر نمی پرورد. این شد که با فضای آن زمان و جبهه گیری موافقان و مخالفان ، این مطلب برای امتیاز ندادن به مخالفان به زباله دانی تاریخ انداخته شد تا ما تصادفا در حین آشغال گردی تاریخ به آن بر بخوریم و این کتیبه باستانی را دوباره احیاء کنیم.

به گل نشست

در راستای نشست اخیر دانشجویان با ریاست دانشکده و با عنایت به این موضوع که دکتر باقری در حال تلف شدن در دانشکده بوده و اگر در آمریکا به سر می بردند ، تا حالا حداقل رئیس جمهور شده بودند و نیز با توجه به اینکه مطابق اصل لا یتغیر "حسنى به مکتب نمی رفت" دانشجویان بسیاری در این نشست حاضر بودند و باز با توجه به عصبانیت مهندس همت یار و وقاحت شیخ عطار و سماجت المپیادها (لعنه الله عنهم)، گروه خبری برد آزاد ، خلاصه نشست روز شنبه را با مقدار متناهی تلخیص و تحریف و تصرف، به اطلاع عموم دانشجویان همیشه در صحنه می رساند.

س : سلام علیکم. لطف کنید راجع به IT و اینکه به چه دلایلی به رشته های دانشکده اضافه شده توضیح بدین.

د. ب : علیک. والله یه موجی بعضی موقعها میاد ، یه عده هم که موج سواری دوست دارن می پرن روش. ماهم دیدیم حالا که همه دارن موج سواری می کنن و چند تا از اساتید ما هم موجی شدن، گفتیم مگه چیمون کمتره؟ این شد که اون شد. وگرنه ما با هر گونه موج مخالفیم.

س : گروه نرم افزار در حال تضعیف شدن و از هم پاشیدن هست. اگه ممکنه نظرتون رو بفرمایین.

د. ب : اینا همش موهوماتی بیش نیست. نرم افزار محوریت دانشکده رو داره ، اصلا نرم افزار ستون دانشکدهس. البته من معتقدم ستون اصولا در یک مکان اضافه. چون آدم نمی تونه راحت تو اتاق راه بره. اینه که نباشه هم خیلی مشکلی پیش نیما. خیلی از خونه ها ستون نداره. البته من گفتم اگه نرم افزار نباشه باید در دانشکده رو گل بگیرن. دوستان هم دیدن حیفه شیشه ها کثیف میشه ، فعلا دست نگه داشتن. البته یکی از کارکنان ما هم چند ماه پیش مرحوم شدن که طبیعتا فعلا نیروی کافی برای اینکار نیست.

س : درباره توقف فعالیت گروه روبوکاپ بی زحمت توضیح بدید.

د. ب : روبوکاپ تقصیر ما نبود. رئیس دانشگاه گفت ، ما نفهمیدیم چی شد که تا پشیمون نشده بود سریع زدیم بستیمش. البته فعالیت هست ، فقط تغییر شکل داده ، مثل بارپاپا.

س: نظر خود شما راجع به این گروه چی بود؟

د. ب. : تقریبا مثل گروه "قایقرانی در مرداب" یه دانشگاه تو بلاد کفر می مونه. بودنش خوبه ، نبودنش خوب صد البته بهتره. البته همونطور هم که اول هم گفتم ما هیچ نقشی در بستنش نداشتیم. خودش بسته شد. توفیق اجباری بود.

س : درباره منع ورود المپیادها به دانشکده توضیح بدین.

د. ب : کی گفته ما می خوایم مانع ورود اونا بشیم؟ ما فقط گفتیم دانشکده المپیادها رو راه نده. مسئله اونطور که شما فکر می کنید نیست ، یه طور دیگه س . ما نه وقت داریم ، نه حوصله داریم ، نه وظیفه داریم ، نه دوست داریم به المپیادها سرویس بدیم. مرده شور همشون رو ببرن. من ترجیح می دم بچه های خودمون بیان اینجا که هم ور دلمون باشن ، هم چیز میز یاد بگیرن و شیطنت نکنن.. ولی باز هم می گم که ورود المپیادها به دانشکده هیچ مشکلی نداره ، اصلا کی این موهومات رو گفته؟

س : متشکرم . آیا راسته که شما نرم افزارها رو تحویل نمی گیرین؟

د. ب : نه.

س: جدی میگید؟

د. ب : نه.

س : متشکرم. شایع شده که شما مخالفان خودتون رو غیر مهندس می دونین ، اگه ممکنه در این رابطه توضیح بدین.

د. ب : هر کی این حرف رو زده بیاد تو ایاقم تا بهش نشون بدم . اصلا اینطوری نیست. موهوماته. من گفتم همه اونایی که با من موافقن، مهندس هستن ، بقیه غیر مهندس. این یه چیزه ، اون که شما می گی یه چیز دیگه. از این توهمی که توش هستین خواهشاً بیاین بیرون.

س : اگه اشکالی نداره در مورد رفتن دکتر ت. توضیح بدین.

د. ب : اشکال داره.

س : جون من بگین.

د. ب : جون شما نمی شه.

س : خیلی ممنون. دوستانی مدعی هستند که شما اونها رو متهم به اختلاس کردید. شما بودید؟

د. ب : کی ؟ من ؟ من ؟ کی گفته ؟ کی بوده ؟ من که نبودم ، مهندس شما بودین؟

مهندس: نه، منم نبودم!

د. ب : فالانی هم که نبوده . پس ما نبودیم. توهم بوده. سوال بعدی لطفا.

س : از توضیحات مبسوطتون خیلی متشکرم. بی زحمت درباره وضع خراب سایت توضیح بدین.

د. ب : بعله ، وضع سایت یک مقدار جزئی مشکل داره . البته اختیار مدیر اجرایی خیلی محدوده . نه میشه تو گوش کسی زد ، نه

قلم پای کسی رو خورد کرد ، نه دل روده کسی رو بیرون کشید ، نه حتی میشه کسی رو کشت. خلاصه هیچ کاری از ما بر نمی یاد.

تقصیر ما نیست.

س : خیلی ممنون که وقتتون رو در اختیار ما قرار دادین. خدا سایه شما رو از سر ما کم نکنه.

د. ب. : خواهش می کنم.

پوژن

توضیح ناواضحات :

کلیه اعتراضاتی که ذکر شد ، به تدریج حول یک محور که رفتن دکتر توسرکانی از دانشکده بود متمرکز شد. قضیه اینگونه بود که قرارداد دکتر توسرکانی - از اساتید مجرب دانشکده - تمدید نشده و ایشان نیز از شرکت در کلاسهای ترم دوم خودداری کردند. با وجود اینکه دانشکده قرارداد ایشان را تا آخر تابستان سال بعد تمدید کرده بود ، دکتر توسرکانی در اعتراض به این عمل ، شرکت در کلاسها را منوط به تمدید قرارداد خود به مدت بیشتر کرد. دانشکده کوتاه نیامده و نتیجه آن شد که عده ای دانشجوی بی آزار و از همه جا بی خبر ، هر جلسه در سر کلاس حاضر شوند و مشاهده نمایند که نه جا تر است و نه بچه ای موجود. پیرامون این موضوع چند گروه به گمانه زنی پرداختند. گروهی معتقد بود که عدم تمدید قرارداد دکتر توسرکانی کار دکتر باقری است و ایشان به دلیل لج بودن با نرم افزارها و جو تئوریک دانشکده و نرم افزاری بودن و تئوریک بودن درسهای ارائه شده توسط دکتر توسرکانی ، زیراب ایشان را زده است. گروهی معتقد بود که عدم تمدید قرارداد یک استاد مسئله ای کاملا طبیعی است که تا به حال نیز اتفاق افتاده و پرداختن به آن نه برای آبروی آن استاد خوب است و نه دردی را درمان می کند و عدم تمدید قرارداد یک استاد نیز اساسا در اختیار رئیس دانشکده نیست که بخواهند او را جهت این تصمیم توبیخ نمایند. گروهی نیز به دور از دشمنی گروه مخالف با عملکرد هیات رئیسه دانشکده ، از نبود استاد در سر کلاس می نالیدند و اعتراضشان اینکه دانشکده باید فکری برای تهیه استاد برای دانشجویان نماید و از کم کاری گروه مسئول در این رابطه شکوه داشت. با شدت گرفتن فعالیتهای اعتراض آمیز مدعیان و جنب وجوش آنان برای تهیه مطالب اعتراضی و برگزاری نشستهای مخفیانه جهت هماهنگ کردن مخالفتها و فعالیتهای ، دانشکده به دو گروه باقریون و توسریون تقسیم شد. صحن ساختمان سنگربندی شده و مهمات تقسیم شد. گروه توسریون به حمله به عملکرد رئیس دانشکده و گروه باقریون به دفاع از عملکرد وی پرداخت. در این گیرودار و بلبشو ، مسئول برد خوشحال و راضی از آن بود که بعد از دو سال خشکسالی ، برد آزاد رونقی گرفته و آنچنان سریع پر ز مطلب می شود که گاهی در اثر یک روز غفلت ، دیگر جایی برای مطالب جدید نمی ماند. مطالبی که از این پس خواهید خواند ، نه کلیه مطالب زده شده در این رابطه ، که گزیده مطالب موافق و مخالف زده شده است. امیدواریم که توانسته باشیم بی طرف بمانیم. (ماشالله به توضیح واضحات که از خود مطلب بیشتر شد!)

رئیس دانشکده ما ، مجری ، مصلح یا فیلسوف ؟

پس از شنیدن صحبت های دکتر باقری در جلسه شنبه ، بر آن شدم تا چند خطی در این باب بنویسم. من تا به حال پای چند صحبت از صحبتهای دکتر باقری (رئیس مکرم دانشکده) بوده ام. از آخری شروع می کنم، در سخنان اخیر دکتر باقری وظیفه رئیس دانشکده را کاری در حد جا به جا کردن و رنگ دیوارها دانست. البته بدیهی است که این صحبت کنایه ای بوده است و احتمالا بتوان از آن برداشت کرد که رئیس دانشکده صرفا یک مجری است و خود مستقلا هیچ تصمیمی نمی گیرد. حال برویم سر جلسه ماقبل آخر ایشان با دانشجویان . در آن جلسه که ایشان مرکز فناوری پیشرفته اطلاعات را محلی دانستند که در آنجا کارهایی مشکوک و غیرقانونی انجام می شود (نکته : من سعی می کنم در نقل قول کمال صداقت را داشته باشم. لذا حتی الامکان از الفاظ خود ایشان در نقل قول استفاده می کنم) ایشان چه در صحبتشان درباره این موضوع (مرکز آی-تی) و چه در بخشهای دیگری از صحبتهایشان نقش یک مصلح را داشتند. تو گویی که قبل از آمدن ایشان ما در جهنمی زندگی می کردیم و با آمدن ایشان بهشتی برین وعده داده شده است.

در کلاسهایشان و در بسیاری دیگر از جلسات ، ایشان نقش یک فیلسوف را ایفاء می کردند که صحبتی می کردند راجع به مهندسی نبودن "نرم افزار" ، روانی بودن کلیه ملت ایران ، ناتوانی گروهی خاص از اعضای هیات علمی دانشکده (ایشان چیزی قریب بدین مضمون گفتند که : ما در دانشکده ۲ گروه از اساتید داریم ، گروه اول گروهی جوان و با انگیزه (منظور گروه سخت افزار است ؟) هستند و گروه دوم گروهی که رو به اضمحلال است و ...) .

القصد ، اگر ایشان مجری صرف هستند ، پس چرا در بعضی از صحبتها خود را چون ناخدای کشتی (مصلح) دانشکده به سمت ساحل خوشبختی که با آرمانهای خود ساخته اند (فیلسوف) نشان می دهند. انگار نه انگار که در این دانشکده ، اساتید دیگری هم هستند که می توانند تعریفی از ساحل خوشبختی ارائه دهند.

توضیح ناواضحات :

این هم مطلبی که شخصی از متحدین ناراضی دست به دامان پروردگار می شود و جهت فائق آمدن بر سختی ها و مشکلات بدو پناه می برد. بسیار هم عالیست. باشد همه ما برای کارها از خدا (و نه البته از برخی بزرگان که پشت پرده و زیرکاهی خط می دهند) مدد گیریم. امیدواریم خداوند نیز یاری لازم را بدین دانشجوی مخلص در جهت نیل به اهدافش نموده باشد. و من الله توفیقی.

حفظ حرمتها ، واجب ، مستحب یا مباح ؟

رب این کره خاکی شاهد است که نگرانم از نوشته هایم. دارم چه می کنم؟ توهین به استادم؟ حرمت شکنی در جامعه ام؟ روشن گری دوستانم؟ تلاش برای حفظ ارزشهای؟ نمی دانم! می ترسم ...
خدایا تو خود شاهدی که اگر من متنی می نویسم که در آن حرمت استادم را رعایت نکردم ، نه از روی خصومت شخصی است که از روی حس وظیفه است.

وقتی من می بینم که در معرض عموم دانشجویان و در جلسه ای علنی ، چنان راجع به مسئولین قبلی سایت کامپیوتر صحبت می شود که گویی آنها کلاهدار بوده اند ، وقتی می بینم استادی دیگرم را حرمت شکنی می کنند و دیگری را متهم به کار غیرقانونی ، وقتی می بینم ضد و نقیض جوابم را می دهند و جمله ای را که یک بار گفته اند ، به راحتی تکذیب می کنند ، آیا باز هم باید ساکت بمانم؟ آیا باز هم اعتراض من دانشجو ، مصداق توهین است و حرمت شکنی؟
خدواندا تویی که حدود را معین می کنی. تویی که حرمتها را حرمت می سازی. هدایت کن. اگر لازم است که دیگر چیزی نگویم تو خود راه بنما.

توضیح ناواضحات :

جمعی از دانشجویان خوش ذوق و نکته سنج نیز این مطلب را نوشتند که خداوند قرین رحمتشان کناد. در اینکه مطلب زیر توسط متحدین زده شد یا متفقین ، میان علما اختلاف است.

الفاتحه

در جلسه پرسش و پاسخ شنبه گذشته ، یکی از دانشجویان خوش فکر حاضر در جلسه ، خطاب به ریاست محترم دانشکده ، از دانشکده ، تعبیر به "ایران پس از انقلاب" کردند. تشبیهات احتمالی ایشان را با هم می خوانیم.

- | | |
|---------------------|---|
| ۱. دکتر باقری ← | ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام |
| ۲. دکتر حسابی ← | عضو مجمع - دست راست |
| ۳. دکتر موقر ← | عضو مجمع - دست چپ |
| ۴. دکتر منظوری ← | عضو مجمع و وزیر بهداشت و درمان |
| ۵. مهندس همت یار ← | عضو مجمع و وزیر فرهنگ |
| ۶. دکتر ابطحی ← | وزیر علوم |
| ۷. دکتر جلیلی ← | وزیر مخابرات |
| ۸. دکتر حبیبی ← | وزیر اقتصاد و دارایی |
| ۹. دکتر ربیعی ← | وزیر شعار |
| ۱۰. دکتر جم زاد ← | وزیر صنایع سنگین |
| ۱۱. دکتر میریان ← | وزیر آموزش و پرورش |
| ۱۲. دکتر میرعمادی ← | وزیر کار و علوم اجتماعی |
| ۱۳. دکتر جهانگیر ← | وزیر جنگ و صلح |
| ۱۴. دکتر قدسی ← | وزیر نیرو |
| ۱۵. دکتر توسرکانی ← | معاون محترم شهرداری منطقه ۱۹ تهران بزرگ |
| ۱۶. میثم محمدی ← | رئیس انصار حزب الله |

التماس دعا...عینکی

شان نزول:

این هم مطلبی از متفقین در راستای دفع حملاتی که صورت گرفت. البته لازم به ذکر است که مطلبی ۳ صفحه ای با عنوان "به کدامین سو می رویم" بر برد زده شده بود که محور اصلی اعتراض آن مشکلات صنفی مخصوصاً آزمایشگاه و سایت بود. به عنوان پاسخی در خور و کامل به آن نوشته ، یک مقاله سه صفحه ای از سوی آقای امینیان "از دانشجویان کارشناسی ارشد و دست اندرکاران سایت" بر برد زده شد. به دلیل بالا بودن تعداد صفحات این دو مطلب و نیز عدم فرستادن فایل محتوی آن از سوی این دو نفر ، و فقدان نوکر ابوی محترمشان برای تایپ کل آن مطالب ، هر دو نوشته از این سالنامه حذف گردیدند. همینکه هست.

توهم

بازار هوچیگری و زخم زبان داغ است و فرصتی مغتنم برای گرفتن ماهی از آب گل آلود و مطرح کردن خود و کوبیدن دیگران. کم نیستند کسانی که بزرگی خویش در حقارت و پستی دیگران جویند و مترصدند تا موجی به راه افتد و بر آن بجهند تا بهره ای نیز آنان را حاصل آید :
حسودٌ بخیلٌ ذلیلٌ سخیفٌ لثیمٌ حریصٌ خبیثٌ کثیفٌ

هنگامی که دکتر باقری در نشست روز شنبه سخن از توهم برخی از دوستان گفت ، بسیاری بنا به جو موجود آنرا شوخی تلقی کرده و به سُخره گرفتند و متوجه واقعیتی که رئیس دانشکده سعی در بیان آن داشت نشدند. هر کسی را داد کاستی بود و جو مناسب فریاد بی هنران ، تا غریو "لنگش کن" از "کنار گود" سر دهند و چه فرصت گرانبهایی بود برای روزنامه دانشگاه که گزارشی داغ ، ولو ناقص، از نمایشی که کارگردانانی از پشت صحنه به هدایت آن مشغول بودند تهیه کند و به سان -نشریه ای زرد- به جوسازی و جنجال پروری روی آورد : گیرم که شکر نمی فروشید در دادن سرکه هم نکوشید

به گمانم بزرگترین مناقشه موجود بر سر خروج دکتر توسرکانی از دانشکده باشد. من به نوبه خود از شاگردان دکتر توسرکانی هستم و ارادتی خاص به ایشان که به گمانم از گنجینه های گرانقدر و ارزشمند دانشکده به شمار می آیند (می آمدند؟) دارم. قرار بر این شده که ایشان به هر دلیلی ، ترک دانشکده کنند. عده ای ، ریاست دانشگاه را مسئول می دانند. در نشستی که برگزار شد ، نکته ای که مطرح گردید و در هیاهو و هوچیگری جمعی اندک گم گشت، مسئولیت و تصمیم "شورای دانشکده" در قبال این مسئله بود. همگان اذعان دارند که این شورا به اتفاق اکثریت ، رای به خروج دکتر توسرکانی از دانشکده داده است. حال دو چیز محتمل است. یک اینکه اکثریت شورا بنا به دلایل و شواهدی که بر ایشان مسجل شده بوده ، حکم بدین تصمیم داده اند که در این صورت مسئولیتی ، جز اجرای مصوبه ، متوجه شخص دکتر باقری نمی شود که و بدیهتا رای ایشان حتی به فرض اینکه ایشان موافق مصوبه بوده اند ، به تنهایی ارزشی نمی توانسته داشته باشد. دومین امکان اینست که دکتر باقری به فرض (محال) خصومت شخصی یا علمی یا هر چیز دیگر که هوچیگران در بوق و کرنا کرده اند، توانسته اکثریت شورا را با وجود مخالفت باطنیشان راضی به این تصمیم نماید که در این صورت بدا به حال آن اکثریت که از قضا همگی از اساتید محترم دانشکده می باشند. حتی با در نظر گرفتن درست بودن فرض محال دوم ، ایراد مذکور به اعضای محترم شورا وارد است که علیرغم میل باطنیشان ، بی اراده گوش به حرف دکتر باقری سپرده اند، در حالیکه دکتر باقری نه سرکرده شورا ، که عامل اجرائی مصوبات آن (یعنی تحت الامرو نه مافوق) می باشد. حال اینکه چرا همچنان عده ای به مخالفت و خصومت با شخص دکتر باقری (و نه شورای دانشکده) در این خصوص می پردازند ، قضیه ایست که خود می بایست پاسخ دهند. چه خوب است اگر این دوستان کم تجربه و جویای نام ، به جای آنکه همچون عروسک خیمه شب بازی بازیچه و آلت دست بزرگان مهجور از قدرت گردند که معتقدند "گر چرخ به کام ما نگردد ، کاری بکنیم تا نگردد" ، به دور از جنجال و هوچی گری و هتاک و استعانت به درگاه باری تعالی به سبب بیدادگریهای (!) ریاست دانشکده و فریاد و آه و ناله واعلما و واستادا ، با عقل خود بیندیشند و همچون صغیران ، اقتدا به کبیرانی تهی اندرون نکنند؛ به بیانی آسانتر ، از توهم بیرون آیند تا ناخواسته خیانت به خود و دانشکده و دیگر دانشجویان نکنند.

همه جا دزد، از بیگانه خیزد مرا بنگر که دزد از خانه خیزد

به عنوان اولین شخصی که به انتقاد از دکتر باقری (با مطالبی چون "مسابقه محله") پرداختم ، قویاً معتقدم که تلاشهایی که تاکنون برای تخریب شخصیت ریاست دانشکده و جنجال و هیاهو و جوسازی و هتاک و پیرامون عملکرد ایشان صورت گرفته است ، نه تنها هیچ اثر مثبتی در جهت رسیدن به محیطی بهتر و امکاناتی بیشتر و فضایی با طراوت تر نخواهد داشت که در بهترین حالت ، موجبات دلسردی مدیری را فراهم خواهد آورد که حتی مخالفینش نیز در مورد روحیه پرتلاش و انگیزه بالا و حسن نیتش ، اتفاق نظر دارند.

نه هر گوهر که پیش آید توان سفت نه هرچ آن بر زبان آید توان گفت

بسیار موثرتر خواهد بود اگر افرادی که به هر نحو انتقادی از وضع و رویه موجود دارند، به دور از غوغا و هیاهو و مظلوم نمایی، به طریقی مسالمت آمیز و منطقی و اصولی و با ذکر دلیل و ارائه راه حل ، به ابراز آن بپردازند و مطالبات خود را پیگیری کنند که در گیر و دار جنجال و جو مسموم ، آنچه نهایتاً مطالبه نخواهد شد ، خواسته برحق است و آنچه پایمال خواهد گشت، چیزی نخواهد بود جز حقوق و شخصیت و منافع طرفین.

پوژن ضیائی

توضیح ناواضحات :

مطلب زیر در پاسخ به نوشته هر دو آقایان امینیان و ضیائی نوشته شد. نویسنده با جواب دادن به ۴ صفحه مطلب از دو نفر، در نیم صفحه، فصل جدیدی در باب مناظره و پاسخگویی گشود و جمیع آگاهان را به حیرت فرو برد.

دوست عزیز ، آقای امینیان :

نوشته شما را بر برد خواندم. کم لطفی کرده اید. هر کسی حق دارد که درباره شرایطی که بر وی حاکم است ، نظر بدهد. اگر معتقدید که هر شکایت نامه ای باید با امضاء باشد ، یا هر اعتراضی رودرو ، من کاملاً مخالفم. حتی در روزنامه ها و مجلات هم افرادی نامه های سرگشاده و بدون امضاء می نویسند و هیچکس به آنها اعتراضی نمی کند؟ چگونه انتظار دارید که هر اعتراضی به مسئولین دانشگاه و دانشکده رودرو باشد؟ حتی اگر کسی مطلبی یا به قول شما شب نامه ای را بر برد زده است ، که مطابق با معیارهای درست نیست ، مسئول برد می تواند آنرا بردارد. پس جای اینچنین اعتراض شدیدی به مطلبی که بر برد نصب شده است ، نیست. اگر هم شما ایراد را بر خود اعتراض می دانید، به نظر من که جای بسی قدردانی است. در این مدت کوتاه که از نصب شدن آن نامه بر برد می گذرد ، شاهد تغییراتی در روند کار مسئولین بوده ایم. اگر چه تغییرات تا حالا جزئی است ، ولی معلوم است که صدای اعتراض به گوش همه رسیده است. خوشحال باشیم از اینکه همه به فکر بهتر شدن شرایط هستند و مطمئن از اینکه این جریانات ، اوضاع را مغشوش نمی کند ، بلکه گامی است در جهت رسیدن به هدفهای بالاتر.

و سخنی با آقای ضیائی :

دوست گرامی ، چگونه فریاد اعتراض را هوچی گری و زخم زبان می دانید؟ صدای اعتراض هر شخص نشانگر شرایط نامطلوبی است که بر وی می گذرد. تحلیل شما از شرایط کاملاً متین و قابل تامل است. ولی مطمئناً انتظار ندارید که با اوضاع کنونی دانشکده بنشینیم و ببینیم و هیچ نگوییم!
" در ما دمیده اند که طغیانگر و شورش آفرین باشیم ."

توضیح ناواضحات :

همگان ضرب المثل معروف " به در می گویند ، دیوار بشنود " را مطمئناً تا به حال شنیده اند. نوشته زیر نمود بارزی از کاربرد این ضرب المثل در عمل بود.

دکتر میرعمادی و خصلتهایشان

- ❖ دکتر میرعمادی ، سخنوری نمی کردند ، اما روراست بودند.
- ❖ حرف دکتر میرعمادی برای دانشجویان حرف شورای دانشکده بود ، نه حرف شخصیشان
- ❖ دکتر میرعمادی شاخ غول نشکاندند ، ولی دریاچه هم خشک نکردند.
- ❖ سایت آن زمان ها به هر زحمتی که بود تا ۸ شب باز بود . اما آزمایشگاههای سخت افزار تا وقت اداری. (در کمبود نیرو بهترین تصمیم ، اولویت بندی بر حسب نیاز است ، نه بر حسب مسائل دیگر)
- ❖ از حرفهای دکتر میرعمادی نمی شد ، صوت مسئله ای در باب " نرم افزار و سخت افزار " طرح کرد. ایشان کل دانشکده را دانشکده کامپیوتر می دانستند و برای " مهندسی کامپیوتر هم تعریفی منطقی و عرفی قائل بودند "

توضیح و اوضاحت :

نامه زیر توسط یکی دیگر از متفین بر برد زده شد. در راستای این مطلب ، عده ای از متحین اعتراض کردند که شما قضیه را دعوی بین سخت افزار-نرم افزار می کنید که متفین تکذیب کردند. علت نیز آوردن که وقتی اکثریت قریب به اتفاق هم پیمانان متحد را نرم افزارها تشکیل می دادند ، با توجه به خصومت دیرینه فیما بین ، دور از ذهن نمی بود که در آن سوی جبهه ، اکثرا سخت افزارها قرار گیرند.

شاید بتوان کمی هم فکر کرد

روزگار غریبی است. پس از گذشت چند ماهی که از دوره ریاست رئیس فعلی دانشکده می گذرد ، شاهد اقدامات مثبتی از سوی ایشان بوده ایم. اقداماتی که هیچ کس منکر آن نیست و نمود آنها به خوبی مشهود است. این اقدامات در شرایطی در دانشکده اتفاق می افتد که همه به زندگی تناوبی عادت کرده بودیم و مطلوب بودن ظاهری قضایا ، شرایط نامساعد موجود را می پوشاند و هیچ کس را حتی به فکر کردن در مورد شرایط مجبور نمی کرد. کاستی ها ، دلیلی برای انتقاد نبود و همیشه این کمبودها را با دلایلی نظیر شرایط فرهنگی ، جهان سومی بودن و موارد مشابه توجیه می کردیم و مسئله نیز به همین جا ختم می گشت.

در چنان شرایطی ، شخصی زمام امور را در دست گرفت که در جهت ساماندهی امور ، مسائلی را مطرح کرد و برای اجرای آنها قدم برداشت. جلسات پرسش و پاسخ که در گذشته به دلیل انجام نشدن کارها ، اصولا مطرح نمی شد ، در این دوره به صورت ادواری برگزار می گردد و راهکارهای پیش رو برای ارتقای دانشکده مورد ارزیابی قرار می گیرد. اما گویا کاری نکردن و ساکن ماندن را بر حرکتی رو به جلو ترجیح می دهیم . چرا که او را به باد انتقاد گرفته ایم و دلسوزیهایش را تزویرگونه قلمداد کردیم، چراکه مسائل انجام شده را به جابجایی چند دیوار و رنگ کردن تعدادی دیگر محدود کردیم...

متاسفانه در شرایط حاضر ، هر کس ، در هر درجه از علم و آگاهی و سن و منصبی که باشد ، بی محابا به خود اجازه می دهد که در مورد مسائل انتقاد کند و اصولا از تاثیری که این انتقاد ناآگاهانه بر ذهن و رفتار دیگران می گذارد بی اطلاع است.

کسی نیست که وضعیت نابسامان آزمایشگاه ها در زمان قبل را به یاد نداشته باشد. شرایطی که محیط آزمایشگاه به مکانی برای استراحت کارکنان تبدیل شده بود و کار کردن در آنها به زمانهای معینی محدود می شد. گرفتن یک قطعه ساده از انبار با یادداشت اسم همراه بود. محیطهای دلگیر آزمایشگاه و خرابی قطعات ، کار کردن را خسته کننده و مشکل زا می کرد و سرانجام جدایی آزمایشگاه ، دسترسی به منابع موجود را با مشکل روبرو می کرد. تمامی این معضلات ، امروز به شرایطی بسیار مطلوب تبدیل گشته که فقط و فقط به دلیل جابجایی چند دیوار و رنگ کردن آنها است!

سایت دانشکده نیز وضعیت مشابهی داشت. اگرچه وضعیت نامطلوب سایت نظیر غیر قابل استفاده بودن تعدادی از دستگاهها و یا استفاده آنها فقط برای تعداد محدودی از دانشجویان (نظیر سایت اتوماسیون اداری موجود در سایت در دوره قبل که عملا کاری در آن انجام نمی شد) به دلیل زمان کاری مناسب سایت کمتر به چشم می آمد ، ولی قطعاً این وضعیت با افزایش ساعات کاری سایت فعلی به شرایط بسیار مناسب تری تبدیل می شود و این ها همه به لیل جابجائی چند دیوار و رنگ کردن آنها است!

آزمایشگاه های به ظاهر تحقیقاتی که در زمان قبل امکان استفاده آنها فقط برای دانشجویان خاصی بود و سایر دانشجویان نظاره گر آنها بودند ، امروز به مکانی برای حضور همه دانشجویان علاقه مند در یکی از زمینه های علمی تبدیل شده است. مکانی که پیش از این ، به محفلی برای برگزاری لیگ بازیهای کامپیوتری و انجام پروژه های شخصی تبدیل گشته بود ، امروز امید انجام پروژه تحقیقاتی در آن می رود. نتایجی که از مسابقات روبروکاپ در دوره های اخیر بدست آمد ، شهادی بر این ادعاست. زمانی که تعاریف پروژه های کارشناسی و کارشناسی ارشد در زمینه های خاصی توسط اساتید مطرح می شد که تخصصی در آن نداشتند ، امروز به صورت متمرکز در زمینه های تخصصی آنها و در آزمایشگاه های تحقیقاتی تعریف شده صورت می گیرد. همه این مسائل به همراه تلاش و ایجاد رقابت در اساتید برای جذب پروژه های تحقیقاتی صنعت در محیط دانشگاه ، همه و همه به دلیل جابجائی چند دیوار و رنگ کردن آنهاست!

مسائلی که ذکر شد به همراه دیگر مسائل که شاید برای ما دانشجویان کمتر ملموس است ، نظیر بازگرداندن اقتدار به شورای دانشکده در جهت اخذ تصمیمات در راستای ارتقای دانشکده و یا برری وضعیت اساتید ، همه و همه به دلیل حضور استادی در دانشکده است که برای ساختن دانشکده ای معتبر و پویا به کمک همه ما دانشجویان نیاز دارد پس :

دوستان عزیز ، شاید بتوان کمی هم فکر کرد ، چرا که با راه رفتن ، راه ساخته می شود.

از درون دانشکده ، برای دانشکده ، همراه دانشکده

توضیح ناواضحات :

این نامه اعتراضی به عدم تمدید قرارداد دکتر توسرکانی بود و ستایشی از عملکرد الحق خوب ایشان در طول مدت تدریسشان.

یکی از بهترین استادانمان را از دست دادیم ...

- شاید کلاسهای دکتر توسرکانی از معدود کلاسهایی بود که هیچ کسی نسبت به کیفیت ارائه آن ، انتقادی نداشت.
- کلاسهای ایشان منظم برگزار می شد.
- ایشان از جمله استاتییدی بودند که در بین دانشجویان ، جایگاه خاصی داشتند. تسلط ایشان به دروسی که ارائه می دادند و برخورد مناسبشان با دانشجویان همیشه قابل توجه بوده است.
- ایشان در دانشکده کار تحقیقاتی می کردند و امکان تحقیق را برای دانشجویان فراهم می کردند.
- هیچ توضیحی در خصوص دلیل رفتن ایشان به دانشجویان داده نشد. لکن این واضح است که ایشان کاملا علاقه مند بودند که همچنان بمانند و به دانشجویان این مرز و بوم خدمت کنند.
- آیا پس از این برخوردها ، امکان دارد که ایشان همچنان امیدوار در وطن به خدمت بپردازد؟ "فرار مغزها" همین است؟
- آیا کسی سوال کرد که تعطیل شدن کلاسهای ایشان بعد از عدم تمدید قرار داد بود یا قبلش ؟ ولیکن در جلسه پرسش و پاسخ جوری بیان شد که گویی ایشان کلاسهای خود را راسا و بدون دلیل تعطیل کردند.
- خداوندا! ما را از خطر تهمت زدن به یکدیگر ایمن ساز.

توضیح ناواضحات :

گروه توسیون که با شعار "یا توسیری ، یا توسری" به میدان آمده بود ، همچنان بر ادعای خود مبنی بر دخالت و نقش مستقیم دکتر باقری پافشاری می نمود. در راستای این پافشاری ، یکی از اعضای اصلی این گروه ، عنان از کف داده و کف بر دهان آورده ، نامه ای سرگشاده خطاب به ریاست دانشکده نگاشت. این عمل که با توجه به ناشناس ماندن این افراد تا آن زمان ، به خاطر نوشته های بی امضا تازه می نمود ، برای نویسنده اش گران تمام شد. چرا که به ناگه تمام نگاههای شماتت آمیز موافقین ریاست دانشکده به سوی او جلب شد.

سوال اساسی از دکتر باقری

ریاست محترم دانشکده کامپیوتر

جناب آقای دکتر باقری

اینجانب فیلم جلسه پرسش و پاسخ را چندین باز مرور کردم و متعاقب آن یک سوال مهم برایم ایجاد شده است. شما در پاسخ هایتان در مورد تمدید شدن قرارداد دکتر توسرکانی ، سه بار سه حرف ظاهرا متفاوت زدید.

بار اول فرمودید تمدید نشدن قرارداد دکتر توسرکانی تصمیم مسئولین دانشگاه بوده است (نه دانشکده)

بار دوم فرمودید تمدید نشدن قرارداد دکتر توسرکانی به اتفاق آرا و در شورای دانشکده (= کلیه اساتید دانشکده) انجام شده است.

بار سوم فرمودید در دانشکده ما ، تمدید شدن یا نشدن این گونه قراردادهای وظیفه هیات رئیسه دانشکده است.

با توجه به مبهم بودن جواب این سوال که " چه کسی تصمیم به عدم تمدید قرارداد دکتر توسرکانی گرفت؟" ، خواهشمندم در صورت

امکان توضیحی در این خصوص به ما دانشجویان بفرمایید.

امید است با توضیحات شما ، جو دانشجویی آرامتر شود.

با تشکر حجت شیخ عطار.

توضیح واضحات پسین :

از آنجا که سوال فوق برای ما هم پیش آمد ، طی تحقیق مبسوطی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که ابتدا هیات رئیسه دانشکده قرارداد را تمدید نمی کند، سپس بحث به شورای دانشکده کشیده می شود و در آنجا برای این تصمیم رای گیری شده و مجددا تایید می شود. یکی از مسائلی که برای دکتر باقری در دسر ساز شد این بود که به دلیل نگرانی از خدشه دار شدن حیثیت اساتید ، کل واقعیت را یکجا نمی گفت و همیشه با دادن گوشه ای از واقعیت ، از جواب پیرامون این مسئله طفره می رفت. شاید اگر ایشان ملاحظه کاری نمی کردند و همه چیز را یکجا می گفتند ، هیچیک از این شایعات بدین گستردگی مطرح نمی شد. شاید اگر گوشه ای از ملاحظه کاری دکتر باقری را همین به ظاهر حامیان دکتر توسرکانی نیز می داشتند ، کار بدین مرحله نمی رسید.

کلیه حقوق این نشریه متعلق به دانشکده کامپیوتر می باشد.

توضیح و اوضحات :

در راستای تخطئه مسئولین دانشکده، مطالب دیگری نیز زده شد و به تدریج لحن هر دو طرف درگیر، می رفت تا به تندی و تلخی بگراید. در یادداشتی، یکی از متحدین اتهامات بی اساسی بر علیه مسئولین مطرح کرد و در جواب، مطالبی با عنوان "انجمن حجتیه" و نیز "شاید نمی شود کمی فکر کرد" به برد زده شد که در آن نامه ها معلوم بود خشم طرفین از ادعاهای یکدیگر علاوه بر اعضای مختلف، بر روی قلمشان نیز تاثیر گذاشته است. در طی این یادداشتها بود که مسئول برد احضار شده و مراتب عدم رضایت از لحن نامه های دو طرف و به انحراف کشیده شدن روند مبارزه به وی ابلاغ گردید. یادداشت زیر تلاشی از سوی مسئول برد برای کم کردن شوری آتش موجود و آرام کردن طرفین بود. لیکن از آنجا که خود مسئول در جبهه متفقین بود، این تلاش نه تنها سودی نداشت که به برکناری وی از سوی عوامل متحدین در فوق برنامه منجر شد.

عبرت

دکتر توسرکانی از دانشکده ما رفت. ضایعه ای بزرگ که به گمانم مدتها طول خواهد کشید تا جبران شود. اتفاقی بود که به هر دلیلی افتاد. اما قابل توجه، حاشیه های کناری این واقعه بود که پند گرفتن از آن شاید گرهگشای مشکلات آینده باشد. عده ای از طرفداران دکتر توسرکانی، طبیعتا خواستند اعتراض خود را نمایش دهند. اینان ابتدا در یک اقدام قشنگ، اقدام به جمع کردن امضاء برای بازگشت ایشان کردند. متأسفانه جمعیتی قلیل و اندک، که تمایلات و خواسته هایی جز بازگشت دکتر توسرکانی داشتند، مسیر این اعتراض برحق و آرام را منحرف کردند. از این تمایلات انحرافی می توان مخالفت شخصی با دکتر باقری، اعتراض به تغییرات انجام شده، آلت دست شدن بزرگانی که منافع آنها با سیاستهای ریاست جدید همخوانی نداشت، و یا شاید ماهی گرفتن از آب گل آلود و مطرح کردن خود به عنوان قهرمان مبارزه با بی عدالتی (ادعا شده) نام برد. این تمایلات هر چه بود، باعث شد تا اعتراض برحق دانشجویانی که می خواستند بدانند قرارداد استاد محبوبشان به چه علت تمدید نشده، تحت اشاع قرار گرفته و بعضی حرمتها و حریمها، از هر دو طرف، شکسته شود.

این گروه برای پیشبرد اهداف خود به کارها و اعمال مختلفی دست زد. از این کارها می توان به نوشتن چند مطلب اعتراضی به اشکال مختلف که تنها یکی از آنها امضاء داشت، "توسط یکنفر"، برای ایجاد هیاهو و متشنج کردن جو و پنهان سازی قلت اعضا این گروه هوچی معترض اشاره کرد. تا اینجای کار مشکلی نیست چرا که حداقل هنر آن فرد را در نگارش چند مطلب مختلف، هرچند ناشیانه و غیرحرفه ای (چون پررنگ کردن قسمتهای مهم مقاله با ماژیک) می رساند. با کمال تأسف این گروه به کار ناشایست دیگری نیز دست زد که ذکر آن شاید باعث جلوگیری از تکرار چنین عمل قبیحی باشد. نقل قول دروغ و کذب از طرف مخالف، کار کثیف و ناجوانمردانه ای بود که این گروه مرتکب شد. اطلاق واژه "اخراج" به عدم تمدید قرارداد دکتر توسرکانی و ذکر این مطلب که به ایشان "تهمت اخلاقی" و یا "بی انضباطی" زده اند و فریاد و احرمتا و مظلوم نمایی، درحالیکه هیچ کس چنین ادعایی را در مورد ایشان مطرح نکرده بود و نخواهد کرد، نه تنها کمکی به این عده برای نیل به اهدافشان نمی کند، که سبب می شود حرمت استاد گرانقدری که این کومه فکران، داعیه حمایت از وی را دارند شکسته شود.

در مقابل، مطالبی تحت عنوان "انجمن حجتیه" از سوی یکی از معترضان به عملکرد این گروه، زده شد که شخصا آنرا (جز عنوانش که ظرافتمندانه و بدیع بود) نپسندیدم. لحن نامه تا حدودی با شان و منزلت دانشجویی مناسب نبود و در عمل شاید باعث جری تر شدن گروه مخالف و ایجاد جوی نامناسب و ناهمگون می شد. دوستان بهتر است در هنگام عصبانیت دست به نوشتن نزنند تا خدای ناکرده، مرتکب هتک حرمت یا زخم زبان نگردند.

به هر حال رفتن دکتر توسرکانی، می تواند درسی بزرگ برای دانشجویان باشد که در مواقع مشابه، به طور منطقی و اصولی اعتراض خود را پیگیری کنند و میدان عمل را به آنانی که حقوق حقه دیگران را بازیچه امیال خود قرار می دهند، نسپارند.

موفق باشید

توضیح و اوضحات :

چند روزی پس از زدن مطلب فوق ، در جلسه ای که با شرکت ۳ نفر از ۵ نفر اعضای فوق برنامه تشکیل شد ، یکی از اعضای فوق برنامه که از قضا عضوی از متحدین هم بود ، پیشنهاد برکناری مسئول برد را داد که با اکثریت البته قاطع ۲ رای از ۳ رای تصویب شد. بدین ترتیب نامه ای زده شد که در آن ضمن تقدیر از زحمات مسئول برد ، از کسانی که علاقه مند به برعهده گرفتن این مسئولیت خطیر بودند دعوت به همکاری می شد. شاید مسئول برد هیچگاه فکر نمی کرد که روزی یک مقاله "جامعه شناسی ، نخبه کشی" برای خود وی هم لازم می شود! در آن راستا ، او علاوه بر زدن یادداشت زیر ، با افشای نامه ها رد و بدل شده بین اعضای فوق برنامه ، شورای صنفی و یکی از متحدین ، این برکناری را توطئه خواند. البته به قول قدیمیها : "بازی اشکنک دارد ، سر شکستنک دارد."

برد آزاد دانشجویی

سال اول دانشگاه بود که گروهی از دوستان برنامه ای برای بازدید از تیمارستان ترتیب دادند. مطلبی نوشتم و در آن ضمن بیان تشبیهات تیمارستان و دانشکده ، آرزو کردم تا روابط فیما بین دانشجویان عزیز کامپیوتر و روانپزشکان محترم موجود در تیمارستان گسترش یابد. در آن زمان هیچگونه بردی در اختیار دانشجویان برای زدن مطالبشان وجود نداشت. مطلبم را هر جا که چسباندم ، در عرض کمتر از یک ساعت کنده می شد و توجیه آن هم اینکه این دیوار یا برد یا قسمت ، مخصوص فلان مقالات و بهمان تبلیغات است و بس. متعجب بودم از اینکه دانشکده ما ، بردی آزاد برای دانشجویان ندارد و دانشجویان ، هیچ محلی جز اینترنت ، برای بیان نظرات ، خواسته ها ، داشته ها و انتقادات خود ندارند. با یاری دوستان خوبم در فوق برنامه و شورای صنفی آن زمان ، پیشنهاد طرح ایجاد و راه اندازی برد آزاد تهیه و چیزی در حدود یک سال بعد ، به شرط داشتن محافظ شیشه ای تصویب شد و به اطلاع معاونت دانشجویی رسید. بدینگونه اساسنامه ای موقت برای آن تدوین شد و برد شروع به کار کرد.

گروهی از دوستان مخالف هرگونه تغییر و نوآوری که متاسفانه هنوز هم همچنان فعالند ، بعد از چندی بلوایی راه انداختند پیرامون اساسنامه برد و با صحبت‌های مخفیانه با برخی دست اندرکاران و شکوه و جنجال آفرینی ، موجبات تعطیلی این برد نوپا را فراهم کردند . خوشبختانه با تلاش برخی از اعضاء شورای صنفی و همراهی مهندس همت یار ، برد همچنان سرپا نگاه داشته شد. سرپا نگاه داشته شد تا همین افراد با استمساک به آن ، هوجی گریهای تازه ای به پا کرده و وقیحانه خط بطلانی بر عملکرد مسئولین پرتلاش دانشکده کشند. سرپا نگاه داشته شد تا جنجال آفرینانی گربه صفت در آن ، از هرگونه هتاکی به رئیس باظرفیت و اهل تسامح و آزادی بیان دانشکده کوتاهی نوزند. در مقام مسئول برد همواره سعی می کردم تا از برخی تندروها و برخورد‌های احساسی جلوگیری کنم. لیک انگار دعوت به آرامشهایی که هر از چند گاه به صورت دوستانه از جانب اینجانب بیان شد و تلاش برای جلوگیری از توهینهای مستقیم این آشوب طلبان ، دوستان را خوش نیامده است و به کمک یارانی که در گوشه و کنار دارند ، کمر به انتقام ، آن هم از نوع کثیف و پستش بسته اند.

لبخند تلخی بر لبانم می نشیند وقتی یاد آن می افتم که چندین بار در رابطه با مطالب زده شده توسط همین افراد توبیخ شدم ، و با اینکه خود نیز مخالف سرسخت عقاید و طرز رفتار و بیانشان بودم ، ولی با استناد به حق آزادی بیان و اساسنامه برد ، از آنها و مطالبشان دفاع کردم و اجازه ندادم اعمال قدرتی خلاف اساسنامه ، بر مطالب برد آزاد دانشجویی صورت گیرد. با این حال برداشته شدن دو مطلب سرشار از فحش و توهین و افترا از روی برد ، انگار به مذاق این مدعیان تمامیت طلب و بی اخلاق خوش نیامده است. اگر آتش کینه و حسادتشان اینگونه آرام می گیرد ، بگذار تا بگیرد که داشتن مسئولیت برد ، جز دردسر و توبیخ شدن و شنیدن توهین و اتهام از سوی هر دو طرف و معذرت خواهی از استادان و طلب بخشایش از بی تجربگی های بعضی دوستان تازه به قلم رسیده و توهینهای آنان ، مطمئنا کاری سهل و قابل تحمل و مورد علاقه هیچ فرد عاقلی نیست. همانگونه که یکسال پیش هم خود به سبب جفاکاری برخی از دوستان از این مسئولیت کناره کشیدم و با خواهش چندی از همراهان و رای قاطع هفت نفر از اعضای شورای صنفی و اعلام حمایت همه جانبه آنان دوباره مسئولیت برد را بر عهده گرفتم ، اکنون نیز برداشته شدن این بار از روی شانه ام ، مطمئنا موجبات ناراحتی را فراهم نخواهد کرد که این مسئولیت پردردسر را نه استفاده ایست و نه امتیاز و منفعتی . لکن آنچه افسوس مرا در پی دارد ، کار بچه گانه ، احساساتی و به دور از منطق و اخلاق نمایندگان دانشجویان در فوق برنامه بود که چنین قدرناشناسانه از زحماتی که بی توقع اجر و پاداش کشیده ام ، قدردانی کردند . زحماتی که نه برای آنها و هم‌مسئولان ، که برای کل دانشجویان این دانشکده متقبل شدم تا فضایی برایشان فراهم آید تا آزادانه و در محیطی صمیمی و دانشجویی بحث کنند ، انتقاد کنند و دانسته های خود را با یکدیگر قسمت نمایند.

بر خلاف بعضی که به هیچ قانده و هنجار اخلاقی و منطقی پایبند نبوده و جهت به نیل به مقصود از انجام هیچ عمل پست و خلافی رویگردان نیستند ، خودم را به اجرای قوانینی که خود در اساسنامه گنجانده ام پایبند می دانم. امیدوارم اعضاء محترم فوق برنامه ، شخصی صالح و متعهد را برای پذیرا شدن مسئولیت برد بیابند. برای همه دوستان و دانشجویان آرزوی سربلندی و موفقیت روزافزون از پروردگار می کنم.

با تشکر

توضیح و اوضحات :

این طور که ما فهمیدیم ، آن زمان که مسئول برد ، یادداشت فوق را نوشت ، گمانش این بود که مخالفان پی به عمل زشتشان ببرند و شرمندة شوند و ندامت سراپایشان را فرا گیرد. ولی یادداشت زیر نشان داد از آنها که بر پای دار حسنک وزیر و حلاج هلهله می کردند و آنها که برای امیرکبیر توطئه چیدند و یا آنها که کودتای ۲۸ مرداد را آفریدند و هزاران آنها را دیگر که خود را محق و برحق دانستند و عمل خود را خدمت به خلق و وطن و شریعت ، هنوز حتی در بهترین دانشگاه و نماد قشر باشعور و فرهیخته کشور نیز بازماندگانی یافت شده و به خدمت البته بی منت مشغولند.

هم دانشکده ای عزیز ، جناب آقای پوژن ضیائی ملقب کردن دوستان هم دانشکده ای به القابی همچون هوچی باز ، غوغاطلب ، آشوبگر ، هتاک ، گربه صفت و ... ، ملقب کردن تصمیمات نهادهای دانشجویی مثل فوق برنامه به القابی مانند بچه گانه و غیراخلاقی ، رجحان نظرات شخصی خود بر تصمیمات فوق برنامه و نادرست خواندن آنها و منتسب کردن بعضی از دانشجویان و اعضای این نهادها به توطئه گری! در ذهن بسیاری از دانشجویان اموری مذموم و ناپسند می باشند.

لحن صحبت و اتهامات شما با بعضی هم دانشکده ای هایتان چنان است که گویی آنها با شما پدرکشتگی دارند و برای توطئه چینی بر علیه شما دست به دست یکدیگر داده اند و پیمان بسته اند. اینجا دانشکده است و انسانهای دور و برتان دانشجویانی بیش نیستند. دانشجویانی صاف و ساده که هیچکس به آنها برای آشوب و توطئه پولی نمی دهد. دانشجویانی که تنها رابطه بسیاریشان با شما در حد سلام و علیک روزانه است.

آنچه اتفاق افتاد نصب بعضی نوشته ها و در عوض کندن بعضی نوشته ها بود بر اساس قانونی که در تفسیر آن سلیق شخصی یک نفر شاید کمابیش دخیل بود. این دور جدید گروه برنامه که هیچگاه شما را نصب نکرده بود ، تصمیم گرفت تا نماینده خود را عوض کند و به جای یک نفر ، کار نظارت را به دست گروهی از دانشجویان بسپارد. اما آن دانشجو سعی کرد تا با نصب چند نامه رد و بدل شده این ماجرا را یک توطئه جلوه دهد.

در رد مدعای توطئه شما همین بس که جنابعالی از میان هفت-هشت نامه که در این موضوع رد و بدل شد ، یکی دو نامه را (شاید به خاطر آنکه مخدوش کننده سناریوی توطئه بودند) سانسور نمودید. مثلا نامه ای را که در آن با لحن بدی سخن گفته بودید. و این نکته عجیب است شما که با تمدید نشدن قرارداد یک استاد به راحتی کنار می آید (چون آنرا جزو اختیارات قانونی یک مسئول تلقی می کنید) چگونه وقتی دوران نمایندگی شما از طرف فوق برنامه خاتمه می یابد ، این کار را نشانگر یک توطئه می دانید. امیدوارم با نامه هایی که هر از چندگاه روی برد آزاد نصب می کنید باعث نشوید عده ای به غلط فکر کنند شما صلاحیت نظارت بر مطالب برد را نداشتید. بازم به خاطر زحماتی که برای برد آزاد متحمل شدید از طرف گروه فوق برنامه از شما تشکر و قدردانی می کنم. تشکری که بر همه دانشجویان دانشکده لازم است، چون ثمره کار خیر شما به همه ی دانشجویان رسیده است.

علی شریفی

نماینده گروه فوق برنامه

ویژه ژاژه :

ای فلک ما اسیر بند توئیم	وضع ما را ازین، تو بهتر کن
دو رفیقیم ، مختلف احوال	فکر ما را به هم برابر کن
یا بیاموز مردمی او را	یا مرا نیز مثل او خر کن!

شان نزول :

با برداشته شدن بار مسئولیت ، دست مسئول (البته سابق) در نوشتن بی دغدغه و راحت مطالب باز شد و مطلب زیر را برای آگاهی آن دسته که سوال می کردند چرا رفتار متحدين را هوجیگری می خوانید ، و نیز پاسخی دندان شکن به توسریون نوشت. به عقیده ما این کار او خودش نوعی هوجیگری بود ولی فکر می کنیم هدف او از این یادداشت یکی این بود که حواس متحدين را از آزار مسئولین منحرف کرده و به خود معطوف سازد و دیگر اینکه با نسبت دادن این نوع رفتار به دانشجویان خیالی دانشگاه بورکینافاسو ، پاسخ دهندگان احتمالی را در این دام بیندازد که شما را با هوجیان بورکینافاسوزادگان چه کار؟ که در هر دو مورد نیز تا حدودی موفق شد.

آیین هوجی گری

با توجه به وقایع اخیر و تلاش بی شائبه و شبانه روزی دانشجویان دانشگاه بورکینافاسو برای هرچه بیشتر شلوغ کردن جو دانشکده و به هم ریختن اوضاع و متهم کردن این ورپها و آن ورپها به هرگونه اتهام ممکن و ناممکن، و از آنجا که محتمل است در آینده نیز دانشجویان دیگری در ماساچوست تمایل به هوجی گری داشته باشند و این افراد و استعدادهای درخشان باید بتوانند از تجارب گهربار اون عزیزان زحمتکش کمال استفاده را ببرند ، آیین هوجی گری در شش بند زیر جهت استفاده عموم علاقه مندان ارائه می شود. البته جای ذکر دارد که دانشجویان فرهیخته خودمان از هر گونه اعمال مشابه مبری بوده و خواندن این مقاله صرفاً در جهت " ادب از که آموختی . . " توصیه می شود.

بند ۱- How to Takaapoo

طبیعیست که چیزی شما را عصبانی کرده و شما برای کاهش عصبانیت خود و افزایش مال دیگران ، هوجی گری را برگزیده اید. این عصبانیت می تواند به خاطر ترس از عدم راهیابی مفت و بی دردسر هم مسلکانتان در آینده به دانشکده ، تفاوت دیدگاه منور ، مشعشع ، علمی و بی مولادرز شما با دیدگاه به دردخور و غیر علمی و قدیمی رئیس دانشکده ، یا از دست دادن کامپیوتر و اتاقهای اختصاصی خودتان در حالیکه باقی دانشجویان در کف یک کامپیوتر به سر می برند ، و یا حتی کمبودهای دوران طفولیت و مشکلات خانوادگی اجتماعی صنفی روانی باشد. به هر حال علت عصبانیت هر چه باشد، مهم نیست . اول باید راهی برای شروع عملیات انتخاب کنید. بهترین راه شروع تکاپو، برگزاری یک نشست جنجال برانگیز با شخص مغضوب است. برای انتخاب این شخص، بهترین گزینه طبیعتاً رئیس دانشکده خواهد بود که هم به نظر خیلی اختیاردار می آید و هم خیلی باجنبه است. استفاده از دوربین برای ضبط کلیه حرکات و صدهای رئیس دانشکده در این جلسه اکیدا توصیه می شود بطوریکه بعداً بتوانید از هر خمیازه بی موقع یا نگاه کج رئیس بر علیه خودش استفاده کنید. بهتر اینست که قبل از جلسه کلیه کمبودها و کاستی هایی که از ازل در دانشکده تان موجود بوده را لیست کنید. درباره هر موضوع مربوط و نامربوطی مثل حمله آمریکا به عراق و یا گرانی سیب زمینی می توانید سوال کنید، چون به هر حال رئیس دانشکده می بایست پاسخگو باشد. ایراد یک نطق غرا و شاکی مآبانه توسط یکی از شما در این جلسه الزامیست. این نطق بعدها برای "اتمام حجت" به کار خواهد رفت.

بند ۲- being vagheeh

حال که نشست مذکور برگزار شده ، باید به اتفاق همگروهیهایتان جلسه ای برگزار کرده و نکته های نشست را درآورید. برای اینکار بهتر است چشم و گوش و عقلمتان را بر روی کلیه استدلالهای دیگران بسته و حرف خودتان را با صدای بلند تکرار کنید. برای انتشار شاهکارهایتان هم بهتر است یک مکان عمومی مثل برد آزاد را انتخاب کرده و تا آنجا که ممکن است از واژه های ناجور و توهین آمیز برای تحریک طرف استفاده کنید. حتی اگر لازم شد از حیثیت و آبروی استاد مورد علاقه خودتان هم مایه بگذارید ایرادی ندارد ، مهم اینست که کم نیاورید. اگر هم خیلی زیاده روی کردید و مسئول برد مطلبتان را کند ، نگران نباشید ، به موقع به خدمتش خواهید رسید.

بند ۳- Focusing ru ye Mo'red

احتمالاً بعد از آنکه شکایاتتان را چسبانید ، چند موردش خود بخود ، و مطمئناً نه به خاطر باعرضه بودن رئیس دانشکده که شما با او بد هستید ، برطرف خواهد شد. اصلاً به روی خودتان نیاورید که ضایع شده اید. در عوض استراتژی را عوض کرده و سعی کنید فقط روی یک موضوع داغ و مطمئن بحث کنید. عدم تمدید قرارداد یک استاد که از قضا شما با ایشان رابطه خیلی خوبی داشته اید می تواند بهانه بسیار

مناسبی باشد. چون خودتان هم می دانید که قراردادی که تمدید نشود ، به هیچ معجزه ای دوباره منعقد نخواهد شد، می توانید مطمئن باشید که مانند مسائل دیگر ضایع نمی شوید. در این مورد هم می توانید به رئیس دانشکده گیر بدهید. البته اگر کمی فکر کنید می بینید قضیه هیچ ربطی به رئیس دانشکده ندارد ، منتهی اگر قرار بود کمی فکر کنید که هوچی نمی شدید.

بند ۴- International Balvaa

متأسفانه تعداد آدمهایی که مثل شما فکر می کنند ، زیاد نیست. البته نگران نباشید ، انیشتین هم فقط یک نفر بود. سعی کنید برای اینکه کسی متوجه کم بودن تعدادتان نشود ، هر کدامتان چند مطلب با رنگها و اشکال و فونتهای مختلف بنویسید. استغاثه و پناه بردن به درگاه خدا از دست جور و بیداد رئیس بی رحم دانشکده می تواند سوژه خوبی باشد. بعد از اینکه خودتان را گشتید و دیدید کسی به هوارهایتان توجه نمی کند ، مبارزه را به سطح بین المللی ارتقاء دهید. برای این منظور به یکی از دانشجویان قدیم دانشکده که سابقه خوبی هم داشته ای میل بزنید. سعی کنید تمام دروغهایی که خودتان باور دارید ، به همراه تمام آنهایی که خودتان هم باور ندارید را در نامه بیاورید. در خاتمه هم بنویسید چون هر کسی دوست دارد مطلبی در حمایت از عملیات شما بنویسد و گرنه سقف دانشکده رو سر دانشجویها خراب می شود. آن از همه جا بی خبر هم با اعتمادی که به شما دارد طبیعتاً برانگیخته می شود و یک نامه سه صفحه ای در حمایت از شما می نویسد. البته سه صفحه برای شما خیلی کم است و حال نمی دهد ولی جای هیچ نگرانی نیست، تکنولوژی پیشرفت کرده است. فونت نامه را آنقدر بزرگ می کنید که هفت هشت صفحه بشود و تمام برد را بگیرد تا چشم همه در بیاید. البته تابلو می شود و همه می فهمند ، ولی مهم نیست. مقادیر متناهی وقاحت و کوچه علی چپ کار را حل می کند.

بند ۵- Try to jalbe tavajjoh

حال دیگر شما خسته اید و هیچ کس هم شما را دوست ندارد. کفگیر قلمتان هم به ته دیگ برد خورده و خلاصه اوضاع اصلاً خوب نیست. در چنین زمانی مظلوم نمایی شاید بتواند کارگشا باشد. برای انجام این کار روزی شش بار از جلو حراست دانشگاهتان با حرکات موزون رد می شوید و برای مامور آن شکلک در می آورید. این کار را آنقدر تکرار می کنید تا به شما گیر بدهند. به محض اعمال گیر بدو بدو بیاید و جار بزنید که به خاطر شکایت رئیس دانشکده به حراست احضار شده اید. البته هیچ کس جز هم قطارانتان حرف شما را باور نمی کند ، ولی همین مقدار پیشرفت هم در نوع خود کافیست.

بند ۶- End of Hocheyng

هوچیان عزیز، خسته نباشید! کار دیگر تقریباً تمام است. حالا شما توانسته اید کلی از دوروبریهایتان را برنجانید ، چندین مقام را دلسرد کنید و جو دانشکده تان را تا حدودی از حالت عادی درآورید. البته دست آخری چند تا بد و بیراه به دور و بریهای رئیس دانشکده هم خالی از لطف نخواهد بود. برای ختم الخطاب توصیه می شود سعی کنید مسئول برد را ، اگر در قضایای پیش آمده مخالف افکار منور شما بوده، با کمک "دوست شریفتان" در فوق برنامه عزل کنید. البته این کار هیچ کمکی به شما و دانشکده نمی کند ولی در عوض دلتان را تا بخواهید خنک می کند. جهت هر گونه اطلاعات بیشتر و مشاوره خصوصی ، می توانید به انجمن "Hochitarin O'baash e Jahaan" با آدرس : HOJ@eBoz.org میل زده و کسب تکلیف نمایید. موفق و پیروز باشید.

ترجمه از مقاله : Fundamental Of Ho Processing
Burkina Faso Univ.

پژون

توضیح ناواضحات :

این هم یکی از جوابیه هایی که از سوی متحدین به مطلب بالا زده شد و نویسندگان آن ، سعی کرده بودند لحن جوابیه ، مانند مطلب زده شده فوق ، طنز باشد. البته شایان ذکر است که جوابیه ای جدی نیز از سوی آقای محمودی به خاطر عرق بورکینافاسویی ایشان ، به بند بند آیین نگاشته شده فوق زده شد که پس از صحبت با ایشان معلوم گردید که به علت فرمت زدگی سخت دیسکشان ، آن مطلب دیگر موجود نمی باشد. افسوس و صد افسوس. بدان خاطر، جوابیه داده شده به آن مطلب را نیز برای برپائی عدل اسلامی در این سالنامه نمی آوریم تا متهم به جانبداری نگردیم (گرچه به هر حال از سوی دوستان بنده نواز ، خواهیم شد). پس از زده شدن مطلب زیر ، با شروع شدن فصل امتحانات ، متحدین و متفقین جام زهر را سر کشیده و به منازعات فیما بین (شاید موقتا؟) پایان دادند.

How to Hochigari...

....

و ما همچنان به این می اندیشیم که چگونه ممکن است کسی اینچنین غلم هوچی گری را یک تنه بر دوش کشد و چون جماعتی را در مقابل خویش ببند ، فریاد برآورد که چرا هوچی گری می کنید !!؟؟ و ما همچنان بر شاخ هایی که از اطراف کله هایمان برآمده و هر لحظه با سرعتی مضاعف بالا می رود می نگریم و فریاد بر می آوریم که جای تعجب نیست ، بعضی ها اینجورین دیگه!

دوست باذوق ما آنچنان غرق احساسات خویش است که هرچه می گویند ما برای کنار گذاشته شدن استاد عزیزمان دلایلی قانع کننده تر از این می خواهیم ، می گوید : " چرا حرف حالیتان نمی شود. "

هرچه می گویند که اگر جوابها قانع کننده باشد ، ما دیگر سکوت می کنیم ، می گوید : " چرا انقدر سوال می کنید. "

هر کسی از هرکجا که اعتراض می کند ، می گوید : " با چشم و گوش بسته او را اغفال کرده اید. مگر می شود به کسی که مایل ها با شما فاصله دارد اطلاعات بدهید؟! مگر چیزی به نام ایمیل و تلفن اختراع شده است که به آدمی که اینهمه کیلومتر (!) از شما دور است خبرها را درست و صحیح برسانید؟ " راستی مگر می شود؟! "

و خلاصه هر چه بگوییم دوست عزیز ما باز هم می گوید چرا هوچی گری می کنید !!

author گرامی ! بد نیست همانطور که هوچی گران اول ، اکنون سکوت کرده اند ، شما نیز ایشان را عفو کرده و سکوت اختیار کنید. هر کس نداند ، ما که می دانیم که این نامه ها و مقالات انتخاب شده از نشریه دانشگاه بورکینافاسو نه تنها جو را آرام نمی کند ، بلکه هوچیگران ثالث را بر کار هوچی گری مستعدتر می کند!

هوچی گران اول و شاید آخر

خاتمه :

سالنامه را با مقاله شیوائی درباره نقش شعر و ادب پارسی در تاریخ یرافت و خیز کشورمان به پایان می بریم.

از هر کرانه ..

فرهنگ ملی مجموعه ایست از هنرها و ذوقیات و آداب و سنن و تاریخ هر ملت و مایهٔ تشخیص آن ملت است از دیگر اقوام جهان. از نقاشی و موسیقی گرفته تا عقاید دینی و سنتهای قومی، از شیوهٔ جهان بینی و زمینهٔ فکری گرفته تا آداب معاشرت و پندارهای خرافی، همه تارهای ظریفی هستند از شیرازه‌ای دیرگسل که اسناد هستی و کتاب تمدن و فرهنگ یک ملت را از آسیب پراکندگی در امان می‌دارد...

همچنان که این عناصر و اجزاء سازندهٔ فرهنگ ملی یکسان نیست، تاثیر و سهم آنها در تکمیل تمدن و تثبیت هویت یک ملت نیز به یک اندازه نمی‌تواند باشد. عنصری درین مجموعه ارزش و اثرش بیشتر است که بار عناصر دیگر را به دوش کشیده و به آنها، با همهٔ دشواریها و موانع، امکان تجلی و حیات داده و به عبارتی روشن‌تر، عناصر ممنوع را نگهداری و حمایت کرده باشد... این عنصر به تدریج به صورت رکن استواری درمی‌آید که همهٔ جلوه‌های تمدن و مظاهر فرهنگ یک ملت را تحمل کرده، در پناه حمایت و پرورش خود می‌گیرد و به صورت رکن اصلی هویت و ظرف جامع فرهنگ ملی جلوه‌گر می‌شود.

در ایران ما، پیش از هجوم اعراب، فرهنگ مشخص و معتبری وجود داشت با عناصر و اجزایی بسیار و گوناگون. تحول تازه و کوبنده، مانند هر نیروی مهاجم و غالبی، می‌خواست فرهنگ ملت مغلوب را درهم شکند و هویت او را متلاشی سازد تا ملت را یکپارچه در خود فروبلعد و مضمحل کند. در گیر و دار جنگ و ستیز ملت ایران شکست می‌خورد و تسلیم نیروی مهاجم می‌شود، زیرا از زمامداران خود به تنگ آمده و نفرت دارد، اما هویت ملی خود را نمی‌بازد و به جان و دل نگهداریش می‌کند، زیرا بدان دل‌بسته است. به زبان خود علاقه‌مند است، آن را رها نمی‌کند، با تعدیل و التقاطی به تکمیلش می‌پردازد. فرهنگ ملی و زمینه ذهنیش با تعصب خشک سازگار نیست، علم عرفان اسلامی می‌افزاید و الخ.

مواوید ذوق و هنر می‌خواهند با صدهزار جلوه بیرون آیند و معرف تمدن و فرهنگ ملی باشند، سنگبار تعصب امان نمی‌دهد. نقاشی و تصویرسازی را نظام غالب ممنوع کرده است، متولیان شریعت آن را نوعی بت‌تراشی و بت‌پرستی می‌پندارند. ذوق زیباپرست ایرانی تاب تحمل این مایه خشکی و خشونت ندارد. از کشیدن تصویر صرف نظر می‌کند، اما به ساختن آن ادامه می‌دهد. آن را در ظرف تازه‌ای به اهل ذوق و حال عرضه می‌کند. در این صحنه‌آرایی و صورت‌سازی نوع جدید ایرانی به قلم‌مو و بوم نقاشی و رنگ و روغن نیست. روح ظریف و صورتگر ایرانی، تابلو نقاشی را در قالب کلمات می‌ریزد و به نمایشگاه جهان می‌فرستد.

درین دو بیت تامل فرمایید، چه تصویری جان‌دارتر و زیباتر از این، در آثار نقاشان جهان سراغ دارید. تابلو زیبای سرمست آشفته‌گیسوئی که بمراتب از خود صاحب تصویر دل‌انگیزتر است و با ایهام لطیفی که بر جزئیات آن سایه افکنده است، ذهن خیالپرداز مرد هنر را آزاد می‌گذارد تا لباس او را به هر رنگی که می‌خواهد، تصور کند و اندازه‌های اندام او را به هر قالبی که می‌پسندد تجسم بخشد. تصویر جان‌داری است، اما دست تعرض صورت‌شکنان از در هم‌شکستن و از هم پاشیدنش کوتاه است:

زلف آشفته و خوی کرده و، خندان لب و، مست

پیرهن چاک و، غزلخوان و، صراحی در دست

آثار نقاشان دیگر ساکن است، حرکت و جنبشی ندارد، اما تصویری که طبع صورتگر حافظ در برابر چشم اهل هنر گسترده است در چهارچوب قاب عکس، مقید و محصور نیست، سیال و مواج است، حرکت می‌کند، راه می‌رود، می‌نشیند، می‌خندد و سخن می‌گوید:

نرگش عربده‌جوی و، لبش افسوس‌کنان

نیمشب مست به بالین من آمد، بنشست

محدودیت‌های قرون، ایرانی را از بازیگری در صحنهٔ نمایش منع می‌کند. بی‌ذوقان زمان اجازه نمی‌دهند، هنرپیشه‌ای را بیاریند و به اصطلاح فرنگان گریم کنند و به صحنه بیاورند، باکی نیست. این آرایش را قلم صورت‌ساز شاعر نمایشنامه‌نویس ایرانی به تنهایی انجام می‌دهد. صحنهٔ ناز و کرشمهٔ شیرین را در ملاقات با خسرو بنگرید :

کمان ابرویش گر شد گرگ‌گیر

کرشمه بر هدف می‌راند چون تیر

نمک در خنده کاین لب را مکن ریش

به هر لفظ مکن در، صد بکن بیش

چو سر پیچید ، گیسو مجلس آراست
چو رخ گرداند ، گردن عذر او خواست

اینهم از مواردیست که زبان و شعر پارسی ، نه تنها بار نمایش نویسی و فیلم نامه پردازی را به دوش توانای خود گرفته ، که وظایف کارگردان و هنرپیشه و صورتساز نمایش را هم تعهد کرده و بخوبی از عهده آن برآمده است. حکومت اعصار گذشته ، با موسیقی به جنگ پرداخته است. درین غوغای تکفیر و تعزیر ، این ادبیات و شعر فارسی بود که در قالبهای گوناگون و به بهانه های رنگارنگ ، مشعل وزن و آهنگ و نغمه و ترنم را روشن نگاه داشت. گاهی با آهنگی ضربی و پرنشاط خلقی را به بشکن زدن دعوت کرد که :

خوش می رود این پسر که برخاست

سروست چنین که می رود راست

و گاهی ضربه ها را قوی تر و تند کرد که :

دوش بگو باده کجا خورده ای

مست شدی، باده چرا خورده ای

و گاهی صدای زنگ اشتران و حرکت کاروان را مجسم کرد که :

ای ساربان آهسته ران ، کآرام جانم می رود

آن دل که با خود داشتم ، با دلستانم می رود

این هم رسالتی دیگر که گردش روزگار و اقتضای اعصار، بر دوش شعر ادب ما نهاده است.

قبول کردید که ادبیات فارسی رکن اصیل و قویم ملیت ما و شعر فارسی جلوه گاه باشکوه همه مظاهر سنن و تاریخ و اخلاق و تمدن و به عبارتی جامع تر فرهنگ ملی ماست. اگر شاهنامه فردوسی نبود ، ایرانی قرنها شجره نسب خود را گم کرده بود. اگر جرعه های ذهن بیدار و پرتلاطم مولوی و عطار و سنائی نبود ، ایرانی مسلمان هم چیزی بود از مقوله حاکمان خشونت پسند سعودی. اگر خیام نبود ، اروپائیان ما را و فلان بدوی بیابان گرد را در یک کفه می نهادند و با چاه نفتمان می شناختند.

شعر و ادبیات فارسی ، رشته استوار گردن بند زیبایی است که فرهنگ ملی ما بر گردن جهان افکنده است.

اگر ادبیات فارسی را از ایرانی بگیرند ، هویت ملی او را درهم شکسته اند.

سعیدی سیرجانی

مقاله "از هر کرانه" ، کتاب "در آستین مرفع"